



عبرانیان باب هفت – ۱

ویلیام ماریون برانهام

جفرسونویل، ایندیانا

۵۷-۰۹۱۵E



عبرانیان، باب شش، بخش سوم

ویلیام ماریون برانهام

جفرسونویل، ایندیانا

۵۷-۰۹۱۵M

Hebrews, Chapter Six, 3

William Marrion Branham

Jeffersonville, Indiana

57-0915M



www.bargozidegan.net

۵۰۵. صبح بخیر دوستان. این افتخار بزرگی است که اینجا باشیم. و انجام این معرفی عظیم از شبانمان قطعاً مستلزم یک حیات واقعی است، مگر نه؟ پس ما تمامی ستایش را برای تمام قوت عظیم شفا و رحمت‌هایی که در طول این سال‌ها به ما عطا کرده، به خدا تقدیم می‌کنیم.

حالا چند اعلان دارم که باید اعلام کنم. اول، ما، برادر وود و برادر رابرسون،^۱ و ما می‌خواهیم از همه‌ی شما بخاطر دعا برای سفر امن‌مان تشکر کنیم. زمان فوق‌العاده‌ای داشتیم؛ به گمانم چهار روز و نیم رفتیم و دوباره در سلامت برگشتیم. خداوند ما را برکت داد.

۵۰۶. حالا، اعلام می‌کنیم که جلسات بیداری برادر گراهام اسنلینگ^۲ همچنان ادامه دارد، در انتهای خیابان بریگام،^۳ در این شهر. و چهارشنبه شب آینده... می‌خواهم فردا بعد از مراسم تدفین برای یکی از عزیزانی که تا چند لحظه دیگر اعلام می‌کنم، بروم. چهارشنبه شب به شما اطلاع خواهیم داد. می‌خواهیم بعنوان یک هیئت، قبل از اینکه او جلساتش را در آنجا تمام کند، همه با هم به دیدن برادر گراهام برویم. و اگر بتوانیم، سعی خواهیم کرد که تمام کلیسا را جمع کنیم، و بعنوان یک هیئت برای ملاقات با برادر گراهام در یکی از جلساتش برویم.

۵۰۷. و حالا، امروز بعدازظهر در مؤسسه‌ی تدفین در چارلزتون، مراسم برای خانم گلورین^۴ است که سال‌ها پیش به این کلیسا می‌آمد، هفتاد و چهار ساله بود، دیروز این زندگی را ترک کرده و

Brother Wood - Brother Roberson ^۱

Brother Graham Snelling ^۲

Brigham Avenue ^۳

Colvin ^۴

رفت تا با خداوند عیسی باشد. و مراسم تدفین او روز دوشنبه توسط کشیش مک کینی^۵ که زمانی کشیش کلیسای متدیست در پورت فولتن^۶ بود و دوست شخصی آنها بود، برگزار خواهد شد. و من قرار است روز دوشنبه به او کمک کنم، ساعت یک و نیم در کلیسای کوچک در چارلزتون، ایندیانا. و همه ی شما دوستان خانواده ی گلوین، می دانم اگر یک اندکی دلداری یا دست دادن داشته باشیم، آنها قدردان خواهند بود. چون همه ی ما می دانیم که این به چه معنی است، ما که خودمان از دره ها گذشته ایم و می دانیم که از دست دادن یک دوست چه احساسی دارد. و پس از این، او اکنون در کلیسای کوچک در چارلزتون، ایندیانا است. اگر شما امروز بعدازظهر بروید، مطمئناً خانواده ی گلوین قدردانی خواهند کرد. بسیاری از خانواده ی آنها هنوز به خیمه ی ما می آیند. من تقریباً همه اعضای خانواده شان را عقد کرده، تدفین کرده و تعمید داده ام. و آقای گریسون^۷، که قبلاً همسایه مان بود، مسئول تدفین آنجاست.

۵۰۸. و سپس امشب، اگر خدا بخواهد، سعی خواهیم کرد از جایی که امروز صبح از آنجا شروع کردیم، و این مطالعه ی بزرگی که هم اکنون در حال مطالعه ی آن هستیم را ادامه بدهیم. و سپس فکر می کنم تا جایی که من می دانم، اینها همه ی اعلان ها بودند. و چهارشنبه شب آینده، شبی را که می خواهیم برای همراهی با برادر گراهام برویم، اعلام خواهیم کرد.

۵۰۹. و به همه ی مهمانان در بین خودمان خوشامد می گوئیم. و خوشحالیم که شما امروز صبح اینجا هستید، و دعا می کنیم که خداوند بطور فراوان و بیش از حد، شما را امروز برای این گردهمایی برکت دهد.

۵۱۰. برادر کاکس الآن به من گفت که دستگاه اعلام عمومی اکنون خیلی خوب کار نمی کند. شاید بخاطر وضعیت هوا باشد، که رطوبت زیادی در بلندگوها وجود دارد. و آنها از ابتدا هم خیلی خوب نبودند، پس ممکن است به این علت باشد.

۵۱۱. همین حالا خواهری را می بینم که اینجا نشسته و او را می شناسم، خواهر آرگنبرایت.^۸ این

شاید مناسب نباشد و خلاف آداب باشد که این را ببرسم، اما آیا از برادر آرگنبرایت، از زمانی که او به آنجا رفته، خبری دارید؟ خیلی علاقه دارم که از او خبر بگیرم، هرچه زودتر که ممکن باشد. او در سوئیس و آلمان است، در جلسهای با برادر تامی هیکس و پُل کین.^۹ خواهر روت! اگر هر وقت خبری شنیدید، لطفاً به من اطلاع بدهید، هرچه سریع‌تر که ممکن باشد.

۵۱۲. حالا، خیمه‌ی کوچک ما هیچ عضویت رسمی ندارد، اما ما مشارکت داریم. هیچ اعتقاداتی از مسیح نداریم، هیچ شریعتی جز محبت نداریم، هیچ کتابی جز کتاب مقدس نداریم. این تنها کتابی است که ما می‌شناسیم و تنها چیزی است که ما می‌دانیم. همان‌طور که خون عیسی مسیح ما را از تمام گناهان پاک می‌کند، ما با یکدیگر مشارکت داریم، همه‌ی ما.

۵۱۳. امروز صبح توجه کردم، شاید بعضی از شما برادری که در حال دعا بود را شنیده باشید. او یک کاتولیک بود، یا قبلاً کاتولیک بود. و ما انواع مختلفی از مردم را در اینجا داریم. چند لحظه پیش فرصت داشتم که با یک برادر منونایت^{۱۰} که اینجا نشسته است دست بدهم. و از منونایت‌ها، متدیست‌ها، باپتیست‌ها، کاتولیک‌ها، یا هر کسی که بخواهد بیاید، می‌تواند بیاید. و ما در کنار هم حول برکات کلام خداوند مشارکت داریم. در اینجا شاهد حضور شاهدان پهوه و انواع مختلف مردم و فرقه‌های مختلف هستیم.

۵۱۴. من همیشه عاشق غرب بودم (خب، هنوز هم هستم)، عاشق اسب‌ها و گاوها هستم. من در یک مزرعه بزرگ شدم و عاشق آن بودم. و ما همیشه جمع‌آوری گله داشتیم، و من با آنها می‌رفتم. و ما حصار تفکیکی داشتیم. نمی‌دانم آیا شما مردم شرق می‌دانید حصار تفکیکی چیست یا نه. این زمانی است که گاوها را به جنگل می‌برند و یک حصار برای جلوگیری از برگشت آنها به مزرعه‌ها می‌زنند. آنها علف‌ها را می‌خورند، جایی که برای خوراک زمستانی علف‌ها را پرورش می‌دهند. و در کوه‌ها هم حصارهای تفکیکی دارند که برای جداسازی گاوهای نر و ماده و غیره استفاده می‌شود. به آن حصار تفکیکی گفته می‌شود. اما مهم‌ترین حصار تفکیکی جایی است که وقتی گاوها از آن عبور می‌کنند، رنجِ آنجا ایستاده است.

^۹ Brother Tommy Hicks and Paul Cain

^{۱۰} Mennonite از شاخه‌های مسیحی پروتستان که در قرن شانزدهم میلادی در جریان اصلاحات مذهبی در اروپا بوجود آمد.

۵۱۵. و حالا من روزهای زیادی روی زین اسب خود نشسته و وقتی گاوها از آن عبور می‌کردند، آنها را تماشا می‌کردم. نمادهای مختلفی آنجا بود. برخی به نام «الماس» بودند. برخی دیگر «بار ایکس» بودند. مال ما «سه پایه» بود، چیزی شبیه به نماد پیشاهنگان. نفر بعدی «رد پای بوقلمون» روی اسبش بود. و آنها برای شناسایی گاوهای خود زمانی که آنها را بیرون می‌بردند، نمادهای مختلفی داشتند.

۵۱۶. حالا، نگهبان به نمادهای خودشان خیلی علاقه‌مند نبود، اما این چیزی بود که او دنبال می‌کرد، او دنبال یک برجسب در گوش گاو بود. هر چیزی که وارد آنجا می‌شد، مهم نبود چه علامتی داشت، باید یک گاو هیرفورد اصیل می‌بود. اگر هیرفورد نبود، نمی‌توانست وارد شود. باید دام ثبت شده باشد، تا بتواند وارد شود.

۵۱۷. فکر می‌کنم در آن روزی که خداوند می‌آید، او توجهی به چیزهایی که ما پوشیده‌ایم نخواهد داشت، بلکه فقط به این توجه خواهد کرد که آیا همه‌ی ما مسیحیان تولد تازه یافته هستیم یا نه. درست است. علامت، مسیح است. و آزمایش خون است که مسیحی بودن همه‌ی ما را اثبات می‌کند. و اگر قرار است همه این گونه در آنجا باشیم، بهتر است در اینجا هم همین‌طور باشیم. شما این‌طور فکر نمی‌کنید؟ راهش این است، ما قدردان تمام مشارکت‌ها از همه‌ی کلیساهای مختلف هستیم.

۵۱۸. حالا درحال مطالعه در این کتاب مقدس عبرانیان هستیم. یک برادر به شدت از آن لذت برده تا جایی که نوارها را گرفته و درحال تهیه‌ی یک کتاب از سخنرانی‌ها در این مورد است.

۵۱۹. حالا به زودی به فصل یازدهم خواهیم رسید. انتظار داریم که زمستان را روی آن بگذرانیم، روی باب یازدهم. برای هر یک از آن شخصیت‌ها، می‌خواهیم دوباره از کتاب عبور کنیم و تمام آیات کتاب مقدس را به هم وصل کنیم. من می‌خواستم این کار را انجام دهم. در برخی از این باب‌های گذشته این کار را کردم، تا کل کتاب به هم متصل شود. زیرا شما می‌بینید که آیات باید آیات را تأیید کنند.

۵۲۰. بنابراین اگر هرگونه تناقضی وجود داشته باشد که کسی فکر کند آیات کتاب مقدس با

یکدیگر تناقض دارند، این اشتباه است. هیچ آیه‌ای با آیه‌ای دیگر تناقض ندارد. تناقض در این است که شاید این آیه با روش نگاه ما به آن تناقض داشته باشد، اما خود آیه هیچ تناقضی ندارد. من بیست و شش سال است که مشغول خدمت هستم و هیچ وقت، حتی یک بار، چیزی در کتاب مقدس نیافته‌ام که با چیز دیگری که در کتاب مقدس نوشته شده تناقض داشته باشد. و من فقط می‌دانم که چنین چیزی آنجا نیست.

۵۲۱. امروز ما در حال مطالعه یکی از مبارک‌ترین باب‌های کتاب عبرانیان هستیم، باب هفتم. و اگر کسی کتاب مقدس ندارد و می‌خواهد در مطالعه همراه ما باشد، خوشحال خواهیم شد که کتابی برای شما بیاوریم. فقط کافی است دست خود را بلند کنید. من از برخی از شما می‌خواهم که بیایند و کتاب‌ها را بیاورند. برخی دست خود را در آنجا بالا برده‌اند. و از شما برادر! تشکر می‌کنم. و اگر شما به کتاب مقدس نیاز دارید، فقط دست خود را بالا ببرید و آنها برای شما خواهند آورد.

۵۲۲. حالا، تنها راهی که یک کلیسا می‌تواند ساخته شود، تنها راهی که یک مرد می‌تواند ایمان داشته باشد، از طریق وابستگی یا فرقه‌اش نیست. بلکه ایمان او نباید بر اساس الهیات ایده‌های انسان باشد، زیرا این کم‌وبیش از انسان است. اما تنها راهی که ایمان می‌تواند مکان آرامی خود را بیابد، این است که بر کلام ثابت و تغییر ناپذیر خداوند استوار باشد. "ایمان از شنیدن می‌آید، از شنیدن کلام." این گونه است که ایمان شکل می‌گیرد. و وقتی ایمان شنیده و پذیرفته شد، برای همیشه تثبیت می‌شود. دیگر هیچ چیزی نمی‌تواند آن را تکان دهد، مهم نیست چه چیزی می‌آید یا می‌رود. هیچ چیزی نمی‌تواند آن ایمان را تغییر دهد. به این فکر کنید. شما لنگر انداخته‌اید و دیگر تغییر نمی‌کنید، برای زمان و ابدیت. شما برای همیشه لنگر انداخته‌اید، "از آن رو که به یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالآباد."^{۱۱}

۵۲۳. و ایمان در زندگی مسیحی و ایمان‌دار چنان جایگاه بزرگی دارد که می‌تواند در کنار یک قبر گلی یا بالای تابوتی که یک کودک عزیز یا یک معشوق از این دنیا به دنیای دیگر رفته

است، بایستد. و با نگاهی قوی از چشم عقاب، می‌تواند به او نگاه کند که گفت: "من قیامت و حیات هستم." و آنها چیزهایی را که در گذشته بوده، فراموش می‌کنند. آنها به‌سوی نشان رسالت والا پیش می‌روند.

۵۲۴. من خیلی خوشحالم که خداوند چنین چیزی فراهم کرده است و آن را بعنوان هدیه‌ای رایگان برای همه قرار داده است. این چیزی است که کلیساها باید باشند. کلیساها به معنای فرقه‌ها یا سازمان‌ها نیستند؛ بلکه یعنی «گروه‌هایی از مردم، ایمان‌دارانی که تحت مشارکت کلام گرد هم آمده‌اند».

۵۲۵. و در این تعلیم شگفت‌انگیز از پولس، در زمینه‌ها و باب‌های قبلی، او بطور خاص به الهی بودن مقام عالی خداوند عیسی و اینکه او کیست پرداخته است. مسیح خدا بود، این گونه شد تا انسان‌ها بتوانند او را حس کنند، لمس کنند و با او مشارکت داشته باشند. مسیح، عیسی خداوند، بدنی بود که خدا در آن سکونت داشت، "خدا به جسم تبدیل شد و در میان ما ساکن شد." اول تیموتیوس ۳:۱۶، "بالاجماع سرّ دینداری عظیم است، که خدا در جسم ظاهر شد."

۵۲۶. یهوه‌ی عظیم پایین آمد و به‌صورت ملموس درآمد، با زندگی در بدن پسر خود، خود را ظاهر کرده و جهان را با خویشستن مصالحه داد. خدا هیچ چیز کمتر از مسیح نبود و مسیح هیچ چیز کمتر از خدا نبود. این دو با هم الوهیت را از لحاظ جسم تشکیل دادند، کمی پایین‌تر از فرشتگان، تا بتواند رنج بکشد. فرشتگان نمی‌توانند رنج بکشند. عیسی خیمه‌ای بود که خدا در آن سکونت داشت.

۵۲۷. کتاب مقدس در باب هفتم اعمال رسولان گفته است که: "قربانی و هدیه‌های سوختنی را نخواستی، لکن جسدی برای من مهیا ساختی. و لیکن حضرت اعلی در خانه‌های مصنوع دست‌ها ساکن نمی‌شود، لکن جسدی برای من مهیا ساختی." در خیمه بودن یا ساکن شدن در مشارکت با انسان‌ها.

۵۲۸. اگر خدا اجازه بدهد، به محض اینکه از این باب عبور کردیم، یا از این کتاب عبور کردیم، می‌خواهیم برگردیم و به کتاب روت پردازیم و در آن نشان دهیم که چگونه خدا به

خویشاوند ما تبدیل شد، تا گم‌شده‌ها را از طریق مشارکت با خود مصالحه دهد و یکی از ما شود. فدیة دهنده باید خویشاوند ما باشد، و تنها راهی که خدا می‌توانست خویشاوند ما شود، این بود که یکی از ما باشد. بنابراین، او نمی‌توانست فرشته شود و خویشاوند انسان‌ها باشد.

۵۲۹. شب گذشته زمانی که من با یک پسر دل‌شکسته صحبت می‌کردم، شریکم، که مادرش تازه از دنیا رفته بود، گفت: "اوه برادر بیل! فکر کنم او امشب یک فرشته است."

۵۳۰. گفتم: "نه، ارل!" او هیچ‌گاه یک فرشته نخواهد شد. او امشب همان‌طور که خداوند او را ساخت، یک زن است و همیشه همین‌طور خواهد بود، نه یک فرشته. "خدا فرشتگان را ساخت. او هیچ‌گاه انسان‌ها را به فرشته تبدیل نکرد. او فرشتگان و انسان‌ها را ساخت. بنابراین انسان‌ها هیچ‌گاه فرشته نخواهند شد و فرشتگان هیچ‌گاه انسان نخواهند شد. خدا آنها را متفاوت ساخت."

۵۳۱. اکنون، در جسم شدن مسیح برای فدیة انسان از آن فراسوی عظیم که در آن سقوط کرده بود، و آن فناپذیری که به سبب گناه پایین آمده بود، خدا پایین آمد و شکل انسان را به خود گرفت و خویشاوند ما شد تا گناهان و مرگ ما را بر دوش کشد.

۵۳۲. و در یکی از تمثیل‌هایی که در آموزه‌های پیشین ارائه دادیم؛ فقط برای آشنایی تازه‌واردان تا بتوانند متوجه بشوند. خداوند در مسیر خود به‌سوی جلیلتا، هنگامی که نیش موت بر او بود و اطرافش وزوز می‌کرد و درنهایت او را گزید تا بمیرد. او مرد تا جایی که خورشید از تابیدن باز ایستاد، او مرد تا جایی که ماه و ستارگان نور خود را ندادند.

۵۳۳. یا، چگونه او باید این کار را می‌کرد تا نیش موت را در خود تثبیت کند؟ اگر او شخصی فناپذیر بود، اگر در تجلی یا در روح بود، مرگ هیچ تسلطی بر آن نداشت. او باید جسم می‌شد تا نیش موت را بپذیرد. اما هنگامی که زنبور یا حشره‌ای که نیش می‌زند، یک بار عمیقاً نیش بزند، دیگر نیش نمی‌زند. او نیش خود را در گوشت می‌گذارد. و این همان چیزی است که مسیح شد... یا خداوند شد. مسیح در جسم ساکن شد تا نیش مرگ را در جسم خود تثبیت کند.

و هنگامی که موت در صلیب از او جدا شد، نیش خود را گذاشت، دیگر نمی‌تواند هیچ ایمان‌داری را نیش بزند. ممکن است وزوز کند، تهدیدی باشد، اما نمی‌تواند نیش بزند. نیشی ندارد.

۵۳۴. قدیس بزرگ، پولس، در مسیر مرگ خود فریاد زد و گفت: "ای موت نیش تو کجا است و ای گور ظفر تو کجا؟... لیکن شکر خدا راست که ما را به واسطه‌ی خداوند ما عیسی مسیح ظفر می‌دهد."^{۱۳} زیرا هم موت و هم گور قدرت خود را از دست داده‌اند.

۵۳۵. اکنون، یکشنبه گذشته، ما «ترک اصول تعلیم مسیح» را در باب ششم خواندیم، "به‌سوی کمال سبقت بجویم." و متوجه شدیم که مردم امروز در بسیاری از کلیساها، همراه با خیمه‌ی برانها و دیگران، بیش از حد بر مطالعه‌ی اصول مسیح تمرکز کرده‌اند: او پسر ابراهیم بود، او پسر فلان کس بود، و در نسب‌نامه‌ها به عقب می‌روند. اما کتاب مقدس می‌گوید: "بیایید این چیزها را کنار بگذاریم و به‌سوی کمال برویم."

۵۳۶. اول باید تعلیم را بدانید، سپس باید همه‌ی این چیزها را بدانید؛ سپس آنها را کنار بگذاریم، او گفت، رستخیز مردگان، دست‌گذاری، تعمیدها، و همه‌ی آن اعمال مرده‌ی خدا. با این حال آنها-آنها هیچ حیات‌ی در خود ندارند. اما کلیسای امروز فقط به آن چیزها می‌رود، "اوه، ما به الوهیت مسیح ایمان داریم." بله. حتماً. "ما به تعمید آب ایمان داریم." بله. حتماً. "دست‌گذاری."

۵۳۷. پولس گفت: "ما همه‌ی این کارها را انجام خواهیم داد، اگر خداوند اجازه دهد. اما در برابر همه‌ی آن، بیایید اکنون آنها را کنار بگذاریم و به‌سوی کمال برویم."

۵۳۸. اکنون، کلیسا نمی‌تواند از طریق سازمان‌ها به کمال برسد. بلکه هر بار بیشتر از خدا دور می‌شود، از یکدیگر فاصله می‌گیرند. ما دیوارهایی می‌کشیم، خود را جدا می‌کنیم، و به نظر می‌رسد که ایمان واقعی نداریم. اما هنگامی که این اصول تعلیم را ترک می‌کنیم، و اگر به‌سوی

کمال حرکت کنیم، آنگاه آن امور کوچک چندان اهمیتی نخواهند داشت.

۵۳۹. ما وارد یک رابطه می‌شویم و درمی‌یابیم که تنها راه کمال، بودن در مسیح است. و سپس، از طریق تعالیم کتاب مقدس درمی‌یابیم که چگونه وارد مسیح می‌شویم؛ نه از طریق تعمید در آب، نه از طریق دست‌گذاری، نه از طریق تعلیم. بلکه "زیرا که جمیع ما به یک روح در یک بدن تعمید یافتیم."^{۱۴} و از طریق رنج‌های او کامل می‌شویم. آنگاه، ما متفاوت به نظر می‌رسیم. متفاوت فکر می‌کنیم. متفاوت عمل می‌کنیم. متفاوت زندگی می‌کنیم. نه بخاطر وظیفه یا تعلق به کلیسا، بلکه بخاطر "محبتی که خداوند به واسطه‌ی روح القدس در دل‌های ما ریخته است."^{۱۵} که ما را ساکنان ملکوت خدا ساخته، و در آن، هیچ فرقه و دیواری وجود ندارد. ما همه، یک بدن عظیم هستیم.

۵۴۰. اکنون آماده‌ایم که در چند لحظه، وارد درس صبحگاهی شویم. یک نکته دیگر که مایلیم به آن اشاره کنم، این است: پولس رسول در باب ششم این کتاب، سخن می‌گوید؛ و ما درمی‌یابیم که ما در مسیح کامل شده‌ایم. سپس در آیه‌ی سیزدهم از باب ششم، بعنوان پیش‌زمینه‌ای کوتاه:

زیرا وقتی که خدا به ابراهیم وعده داد، چون به بزرگ‌تر از خود قسم نتوانست خورد، به خود قسم خورده، گفت:

خدا به خود قسم خورد، چون نمی‌توانست به کسی بزرگ‌تر از خود قسم بخورد.

۵۴۱. اکنون می‌خواهیم بازگردیم. بیایید برای چند لحظه به رساله‌ی غلاطیان نگاه کنیم. به کتاب غلاطیان بازگردید و آیه‌ی ۱۶ از باب سوم را بخوانید. اینجا برای لحظه‌ای می‌خوانیم که او به چه چیزی سوگند یاد کرد:

اما وعده‌ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمی‌گوید «به نسل‌ها» که گویا دربارهِی

^{۱۴} اول قرنثیان ۱۲:۱۳

^{۱۵} اشاره به رومیان ۵:۵

بسیاری باشد، بلکه درباره یکی و «به نسل تو» که مسیح است.

۵۴۲. اکنون اگر دقیق بخوانید، متوجه می شوید:

... وعده‌ها (جمع) و به ابراهیم و نسل او (مفرد) گفته شد.

۵۴۳. "ابراهیم و نسل او." حال، نسل ابراهیم یکی بود، که همان مسیح است؛ و در نماد، اسحاق بود.

اما ابراهیم فرزندان زیادی داشت. او حتی قبل از اسحاق یک پسر داشت، که این نتیجه‌ی لغزش و بی‌ایمانی سارا بود؛ وقتی که خواست هاجر فرزندی برای ابراهیم بیاورد، چون فکر می‌کرد خودش برای زاییدن خیلی پیر شده است و خدا باید راهی دیگر غیر از آنچه وعده داده بود، فراهم کند.

۵۴۴. اما خدا به وعده‌ی خود وفادار است. هر چقدر هم که غیرمنطقی به نظر برسد، خدا به وعده‌اش متعهد است. و سارا فکر کرد شاید بتواند هاجر، کنیزش را وادارد که برای ابراهیم فرزندی بیاورد، و او آن را به فرزندی بپذیرد. و آن پسر اسماعیل شد، که از آن زمان تا اکنون خار در جسم بود. هنوز هم خار در جسم است، زیرا عرب‌ها از آن نسل هستند، و همیشه همان‌گونه بوده‌اند.

۵۴۵. پس هر وقت کلام عریان خدا را باور نکنید و راه دیگری اختیار کنید، آن راه از آن به بعد خاری در جستم‌تان خواهد بود. فقط آنچه را خدا گفته، بپذیرید. اگر او گفته، همان را منظور داشته است. اوه، متبارک باد نام او! فقط کلام او را بپذیرید.

۵۴۶. فرقی نمی‌کند که چه چیزی سعی در دور زدن آن دارد و بگوید: "خوب، واقعاً منظور من این نبود." بلکه وقتی خدا وعده‌ای می‌دهد، منظورش دقیقاً همانی است که گفته است.

۵۴۷. حال، اگر با دقت توجه کنیم:

... به ابراهیم و نسل او وعده‌ها گفته شد...

نسل، مفرد است؛ اما وعده‌ها، جمع. بیش از یک وعده بود و بیش از یک نفر در نسل ابراهیم شامل می‌شد. می‌بینید؟ یک نسل وجود دارد، اما افراد زیادی از این نسل‌اند. ببینید؟ نه فقط به ابراهیم، یا فقط به اسحاق، بلکه... به همه‌ی نسل ابراهیم. وعده‌ها به هر یک از آن نسل داده شده است. متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۵۴۸. بنابراین، ما که در مسیح مرده‌ایم، مطابق کتب مقدس، نسل ابراهیم شده‌ایم و وارثان وعده هستیم. نه از طریق پیوستن به کلیسا، یا اجرای آداب بی‌روح و سنتی، بلکه از طریق تولد یافتن از روح مسیح، ما نسل ابراهیم می‌شویم و هم‌ارث با او در ملکوت.

۵۴۹. سپس ادامه می‌دهیم و فقط کمی بیشتر می‌خوانیم، درباره‌ی «قسم خوردن خدا»، اکنون به آیه‌ی ۱۷ از باب ششم می‌رسیم:

ازاین‌رو، چون خدا خواست که عدم تغییر اراده‌ی خود را به وارثان وعده به تأکید بی‌شمار ظاهر سازد، قسم در میان آورد.

۵۵۰. او، بیایید برای چند لحظه در آرامش بنشینیم. "خدا می‌خواست." نه اینکه مجبور باشد، بلکه می‌خواست این موضوع را کاملاً قطعی کند.

۵۵۱. ما قبلاً آموخته‌ایم که خدا جسم شد و در میان ما ساکن شد، و اینکه چگونه خود را نسبت به جهان مکشوف ساخت. وقتی زن زناکار را یافت، گفت: "من هم بر تو فتوا نمی‌دهم. برو دیگر گناه مکن."^{۱۶} وقتی مریض را یافت، همان‌گونه عمل کرد که باید عمل می‌کرد، زیرا او خدا بود. او مریضان را شفا داد. مردگان را زنده کرد. گناهان را بخشید. فرقی نمی‌کرد که چگونه بودند، یا چند بار، یا چقدر منحرف شده بودند، در هر حال، اگر مایل بودند بیایند و درخواست کنند، او آنها را می‌بخشید.

۵۵۲. حالا توجه کنید. اگر خدا در یک موقعیت خاص، یک بار به شکلی عمل کرده باشد، و آن موقعیت دوباره تکرار شود، او باید بار دوم هم همان‌طور عمل کند، وگرنه عادل نیست. بینید؟ مهم نیست چقدر در گناه هستید، چقدر در تباهی فرو رفته‌اید، او باید با شما همان‌گونه رفتار کند که با آن زن گناهکار رفتار کرد - وگرنه آن زمان اشتباه کرده است. رفتار خدا شخص اوست، و آنچه در رفتارش ظاهر می‌شود، شخص او را آشکار می‌سازد.

۵۵۳. و این درباره‌ی شما هم صدق می‌کند؛ رفتار شما در زندگی نشان می‌دهد که واقعاً چه کسی هستید. همان‌طور که در یکی از درس‌های قبل گفتیم، مردم متدیست می‌خواستند بگویند: "وقتی فریاد بزنی، آن را داری." پنطیکاستی‌ها می‌گفتند: "وقتی به زبان‌ها تکلم کنی، آن را داری." فرقه‌ی شیکر می‌گفتند: "وقتی بلرزی، آن را داری." شیکرهای پنسیلوانیا. اما ما فهمیدیم که همه‌شان اشتباه می‌کردند. زندگی‌تان آن را اعلام می‌کند. شخصیت شما نشان می‌دهد که چه کسی هستید. انسان به اعمالش شناخته می‌شود، و آنچه که در زندگی‌اش جریان دارد.

۵۵۴. حتماً آن ضرب‌المثل قدیمی را شنیده‌اید: "زندگی‌ات آن قدر بلند سخن می‌گوید که نمی‌توانم حرف‌هایت را بشنوم." پس هر چه هستی، هستی. زندگی‌ای که می‌کنی، نشان می‌دهد چه نوع روحی در تو ساکن است.

۵۵۵. و بعد، ممکن است شخصی چیزی را تقلید کند - چه درست، چه نادرست. ممکن است شخصی یک مسیحی را تقلید کند. اما زمانی خواهد آمد که فشار وارد می‌شود، و آنگاه نشان می‌دهد که واقعاً چه کسی هستید. یک زنجیر به اندازه‌ی ضعیف‌ترین حلقه‌اش قدرت دارد.

۵۵۶. وقتی مسیح، پسر خدا، مورد آزمایش قرار گرفت، معلوم شد که او کیست. حتماً. وقتی شما مورد آزمایش قرار بگیرید، معلوم خواهد شد که کیستید. زندگی‌تان همیشه بازتابی از درون شماست. دیر یا زود، گناهاتان شما را رسوا خواهند کرد. و این همان چیزی است که سعی داریم بگوییم.

۵۵۷. عیسی در یوحنا ۵: ۲۴ گفتند: "هر که بشنود" - نه آن که بلرزد، یا آن که سخن بگوید. - بلکه:

"آمین آمین به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده‌ی من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است."

۵۵۸. این ایمان شماس. و ایمان‌تان که به زبان اعتراف می‌کنید، برای مردم شنیدنی است؛ اما زندگی‌تان پیش روی همه آشکار است. پس، مهم نیست چقدر سعی کنید تا این گونه رفتار کنید، آن رفتار را نشان دهید، هرگز کارساز نخواهد بود، مگر اینکه آن چیز در درون شما باشد. این همان مغزِ اصلِ کلّ موضوع است: ایمان شخصی شما به مسیح قیام کرده، بعنوان نجات‌دهنده‌تان؛ که اکنون در دست راست خداست، و بجای شما عمل می‌کند، همان گونه که شما در این زمین بجای او بعنوان شاهد عمل می‌کنید.

شاهد یعنی کسی که بجای دیگری عمل می‌کند. و زندگی‌تان اینجا نشان‌دهنده‌ی شهادت‌تان در مسیح است، و این همان است که آنجا نیز بازتاب می‌یابد. او در آنجا آنچه هست، برای شما بازتاب دارد، هم آنجا و هم اینجا. بنابراین شما... با ایمان‌تان نجات می‌یابید، و تنها با ایمان. پس احساسات، هیجانات، عواطف، هیچ نقشی در آن ندارند.

۵۵۹. حالا، اشتباه نکنید؛ من نمی‌گویم که به این احساسات ایمان ندارم-قطعاً دارم. اما آنچه اکنون تلاش می‌کنیم به مردم این روزگار تعلیم دهیم، احساسات نیست. شیطان از این چیزها سوءاستفاده کرده و مردم را به بی‌راهه برده، تا مقصد ابدی‌شان را بر پایه‌ی احساسات بنا کنند: فریاد زدن، به زبان‌ها سخن گفتن، هر هفته به کلیسا رفتن، رفتار مانند یک مسیحی-هیچ‌یک در آن روز اهمیتی نخواهد داشت. "اگر کسی از نو مولود نشود..." و زندگی‌ات نشان می‌دهد که درونت چیست-نه احساسات.

۵۶۰. ممکن است خون را در دستانتان داشته باشید، ممکن است به زبان‌ها سخن بگویید، ممکن است مریضان را شفا بدهید، ممکن است با ایمانت کوه‌ها را جابه‌جا کنید-و با این حال، هیچ نباشید. اول قرن‌تین باب ۱۳ را ببینید. باید چیزی باشد که از طریق تولدی الهی در تو اتفاق افتاده باشد. و این تولد تازه از سوی خداست، و خدا قسمتی از وجود خود را درون تو می‌گذارد.

آنگاه آن چیزها واقعی می‌شود. تو خلقتی تازه‌ای. "و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم."^{۱۷}

۵۶۱. ما به بررسی عبارت «ابدی» پرداختیم. «تا ابد» به معنی «مدت زمانی معین» است. اما «ابدیت» یعنی تا ابد، ابدالآباد، ولی فقط یک ابدیت وجود دارد. و ما دریافتم که شما حیات جاودانی را دریافت می‌کنید، و واژه‌ی آن در یونانی «زوئی» است، که به معنای «حیات خدا» است. و شما بخشی از حیات خدا را دریافت می‌کنید، که شما را پسر روحانی خدا می‌سازد، و شما به همان اندازه‌ی جاودانه هستید که خدا جاودانه است. برای شما پایانی وجود ندارد، نقطه‌ای برای توقف نیست، زیرا نقطه‌ی آغازی نیز نداشتید. هر چیزی که آغازی دارد، پایانی دارد؛ و آنچه که آغازی ندارد، پایانی هم ندارد.

۵۶۲. چقدر این کلام گران‌بها را دوست داریم! یک مسیحی باید در آن ایمانی که یک‌بار به مقدسین سپرده شد، استوار باشد؛ نه اینکه از اینجا به آنجا پرتاب شود، و به این کلیسا یا آن کلیسا پیوندد. شما می‌توانید به هر کلیسایی که می‌خواهید وابسته باشید، مادامی که مسیحی باشید. اما اول، نخستین چیز را در جایگاه اول بگذارید، و آن تولدی است که شما را با خدا خویشاوند می‌سازد؛ همان‌طور که خدا با شما خویشاوند شد.

۵۶۳. او خویشاوند شد، تا بتواند شما را برخیزاند. و پیش از آنکه شما را برخیزاند، باید به شما حیات جاودانی دهد. پس خدا باید خویشاوند شود، تا مرگ را بگیرد، تا شما را برخیزاند. و آنگاه شما نیز باید با او خویشاوند شوید، تا در رستاخیز وارد شوید. متوجه شدید؟ این فقط یک معاوضه است. خدا شد شما، تا شما بشوید خدا. ببینید؟ خدا بخشی از شما شد، یعنی جسم، تا شما از طریق فیض او، بخشی از او بشوید. همین و بس، تا حیات جاودانی داشته باشید.

۵۶۴. چه تصویر زیبایی! و آه، چقدر آن را دوست داریم.

"و حال، خدا تمایل بسیار داشت."

۵۶۵. او مجبور نبود، اما خواست. و من چقدر بابت این موضوع خوشحال هستم، شما نیستید؟ که

این خواست خدای ماست؟ نگاه کنید، اگر او بردبار نبود چه می‌شد؟ ثمرات روح چیست؟ محبت، شادی، ایمان، صلح، بردباری. اینها بخشی از خداست که در درون شماست. و نیز صبر، بردباری در برابر بارهای یکدیگر. آموزش یکدیگر، همان‌گونه که خدا برای خاطر مسیح شما را آموزد. روح خدا که درون شماست، شما را این‌گونه می‌سازد.

و وقتی خدا بر زمین بود و شد شما، و گناه شد، گناه شما را بر خود گرفت، و مجازاتش را بجای شما پرداخت—خدا بردبار است، و بارهای ما را بردوش می‌کشد.

۵۶۶. و او خدایی نیکوست. اگر چیزی را به شیوه‌ی خودتان بخواهید، خدا به اندازه‌ی کافی نیکو هست که آن را به شما بدهد. او دوست دارد شما را خوشحال ببیند. او می‌خواهد. او محبت است، و محبت عظیمش او را وامی‌دارد که حتی گاهی پایین بیاید تا آنچه می‌خواهید به شما عطا کند.

۵۶۷. به توما بعد از رستاخیز نگاه کنید. توما ایمان نمی‌آورد. او امروز هم فرزندان زیادی دارد. اما توما گفت: "نه. نه. پیش از آنکه باور کنم، باید دلیلی داشته باشم، باید دستم را در پهلوش بگذارم، و انگشتانم را در دستانش فرو کنم، برایم مهم نیست شما چه می‌گویید." ببینید، او کاملاً خارج از ترتیب کتاب مقدسی عمل می‌کرد. شما باید ایمان داشته باشید. اما او گفت: "من باید نوعی مدرک داشته باشم که ثابت کند."^{۱۸}

۵۶۸. و عیسی ظاهر شد. او نیکوست. گفت: "بیا، توما! اگر این چیزی است که می‌خواهی، بفرما. می‌توانی آن را داشته باشی."

۵۶۹. و ما هم همین‌طور هستیم. می‌گوییم: "ای خدا! من باید به زبان‌ها سخن بگویم. من باید فریاد بزنم. من باید..."

۵۷۰. و او می‌گوید: "خب، ادامه بده، من اجازه‌اش را می‌دهم." او نیکوست.

^{۱۸} اشاره به انجیل یوحنا باب ۲۰

۵۷۱. پس توما دستانش را بر پهلوی او گذاشت و سپس گفت: "ای خداوند من و ای خدای من!"

۵۷۲. عیسی گفت: "اکنون، توما! چون دیدی ایمان آوردی. اما چقدر بیشتر است پاداش آنان که هیچ نمی‌بینند و با این حال ایمان می‌آورند!" آنجاست که باید برسیم. "چقدر بیشتر است پاداش آنان که هیچ ندیدند، اما ایمان آوردند." این عملی از ایمان است که ما آن را می‌پذیریم.

۵۷۳. حال، من به آیات و نشانه‌هایی که ایمانداران را دنبال می‌کند، ایمان دارم؛ اما باید نخست امور را در جای خود بگذاریم. شما می‌توانید نشانه‌ها را داشته باشید، بدون داشتن این (تولد تازه). پولس گفت که می‌توانید. او گفت: "اگر به زبان مردمان و فرشتگان سخن گویم، و محبت نداشته باشم، هیچم. اگر کوه‌ها را با ایمانم جابجا کنم، هیچم. اگر تمام اسرار خدا را بفهمم، و محبت نداشته باشم، هیچم." ببینید، اینها عطایای روح‌القدس‌اند، بدون داشتن خود روح‌القدس.

۵۷۴. روح‌القدس، خداست. و خدا محبت است، شادی، صلح، بردباری، حلم، شکیبایی. این است روح خدا. و این همان روحی‌ست که خدا در روزهای آخر از آن استفاده می‌کند، تا قوم خود را برخیزاند.

۵۷۵. اکنون، "نه فقط مایل بود..."

... بلکه خدا، بیشتر مایل بود که به وارثان وعده نشان دهد...

... خدا، بیشتر مایل بود... تا به وارثان نشان دهد...

وارثان چه کسانی هستند؟ "ما که در مسیح مرده‌ایم، نسل ابراهیم را بر خود می‌گیریم، و وارثان می‌شویم." آه، آیا این در دل شما نفوذ می‌کند؟ ما وارثان ملکوت خدا هستیم، از طریق وعده‌ای با سوگند! خدا مجبور نبود که سوگند یاد کند. کلام او کامل است. اما او حتی به خودش سوگند یاد کرد، زیرا بزرگ‌تری از خود نیافت.

۵۷۶. اکنون وقتی ادامه می‌دهیم، فقط کمی گوش دهید.

... عدم تغییر اراده‌ی خود را به وارثان وعده به تأکید بی‌شمار ظاهر سازد، قسم در میان آورد.

۵۷۷. «غیرقابل تغییر بودن»، یعنی تغییرناپذیر. خدا نمی‌تواند تغییر کند. او باید همان بماند. اگر خدا یک بیمار را شفا داد، دیگر هرگز نمی‌تواند نگرشش را تغییر دهد. اگر خدا یک گناهکار را بخشید، یک زن زانیه را بخشید، هرگز نمی‌تواند نگرشش را عوض کند. این یعنی تغییرناپذیری کلام خدا. خدا در جایی فرمود: "من خداوند هستم که تمامی بیماری‌های تو را شفا می‌دهم." او باید بر همان بماند، زیرا او نامحدود است. او انتها را از ابتدا می‌داند.

۵۷۸. من می‌توانم بگویم: "من این کار را خواهم کرد." اما کتاب مقدس می‌گوید که باید بگویم: "اگر خداوند بخواهد." چون من فانی‌ام، نمی‌دانم. گاهی مجبورم حرفم را پس بگیرم، اما خدا نمی‌تواند کلامش را پس بگیرد. او خداست.

۵۷۹. و او فقط یک چیز را خواسته است: "اگر بتوانی ایمان آوری." آه، خدای من! "اگر ایمان بیاوری، همه چیز ممکن است." فقط همین! "تو، اگر بتوانی..." سؤال اینجاست. اما سؤال هرگز درباره‌ی کلام خدا نیست، زیرا به سبب تغییرناپذیری او، او نمی‌تواند تغییر کند. چقدر شگفت‌انگیز است!

۵۸۰. اکنون، وقتی ادامه می‌دهیم گوش دهید:

تا به دوام بی‌تغییر که ممکن نیست خدا در آنها دروغ گوید...

محال است! واژه «محال» و «تغییرناپذیری» تقریباً هم‌معنا هستند؛ نمی‌تواند تغییر کند، نمی‌تواند تکان بخورد. باید برای همیشه همان بماند. تغییرناپذیر، غیرقابل تغییر.

تا به دوام بی‌تغییر که ممکن نیست خدا در آنها دروغ گوید...

"ما دو چیز داریم؟" بله. اول، کلام او گفت که آن را انجام خواهد داد. دوم، سوگندش بر آن بود که آن را انجام خواهد داد. آه، خدای من!

۵۸۱. پس ما باید چگونه مردمانی باشیم؟ چرا باید سرگردان باشیم و با دنیا همراه شویم و مانند این مدل مسیحیت امروزی ۱۹۵۷ رفتار کنیم؟ ما باید از آن نوع قدیمی باشیم که کلام خدا را همان گونه که هست بپذیرد، و چیزهایی را که نیستند، چنان بخواند که گویی هستند. "اگر خدا فرموده، همین کافی است."

۵۸۲. ابراهیم، که وعده به او و نسلش داده شد، چیزهایی را که نبودند، چنان خواند که گویی هستند. زیرا آن وعده از سوی خدا بود، و او می دانست که خدا نمی تواند دروغ بگوید. او به او وعده داد، و او آن را باور کرد. و با گذشت سال ها، درحالی که به نظر می رسید وعده از دید طبیعی دورتر می شود، برای ابراهیم نزدیک تر می گردید.

۵۸۳. بجای آن که ضعیف شود و بگوید: "شاید چیزی به نام شفای الهی وجود ندارد. شاید اشتباه کردم. شاید اصلاً چنین چیزی نیست. شاید همه ی برداشت هایم اشتباه بوده." این فقط یک چیز را نشان می دهد: اینکه شما تولد تازه نیافته اید. زیرا...

۵۸۴. هفته ی گذشته فقط کمی در همین باب جلوتر رفتیم:

"زیرا محال است برای کسی که یک بار از عطایای آسمانی چشیده، دوباره خود را به توبه تازه گرداند." کاملاً، بطور مطلق، محال است!
 "هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی کند، زیرا تخم او در وی می ماند و او نمی تواند گناهکار بوده باشد، زیرا که از خدا تولد یافته است."

تخم خدا، کلام خداست. "ایمان از شنیدن است، و شنیدن از کلام خدا؛ قربانی داده شده، همه چیز پایان یافته."

۵۸۵. اکنون، اگر خطا کنید، خدا شما را بابت آن بازخواست خواهد کرد. اما اگر خطا می کنید،

از روی عمد نیست. باب دهم، آیه ۴۷، گمانم: "زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت راستی اگر عمداً گناهکار شویم..." اما وقتی شما تولد تازه یافتید، دیگر فقط معرفت ندارید، بلکه حق را پذیرفته‌اید، و آن حقیقت، برای شما واقعیت شده است. و شما فرزند خدا هستید، برای زمان و ابدیت. خدا سوگند یاد کرده که آن را انجام خواهد داد.

۵۸۶. عیسی فرمود: "هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده‌ی من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد، در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید، و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است." اکنون با چنین سوگندی، "خدا خواسته که ما آن را دریافت کنیم."

۵۸۷. اکنون دقت کنید پولس رسول به کلیسا چه می‌گوید:

... ممکن نیست خدا در آنها دروغ گوید، تسلی قوی حاصل شود برای ما...

نه اینکه بگوئیم: "خب، اگر باپتیست‌ها با من خوب رفتار نکنند، می‌روم پیش متدیست‌ها." نه!

... تسلی قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن امیدی که درپیش ما گذارده شده است تمسک جوئیم،

۵۸۸. اکنون، در ادامه:

و آن را مثل لنگری برای جان خود ثابت و پایدار داریم...

امیدی که با سوگند خدا تضمین شده، مثل لنگری برای جان خود ثابت و پایدار داریم که در درون حجاب داخل شده است،

۵۸۹. بیاید لحظه‌ای درباره‌ی «حجاب» صحبت کنیم. هفته‌ی پیش، یکشنبه شب، آن را خوب بررسی نکردیم.

۵۹۰. «در حجاب». حجاب، جسم است. حجاب همان چیزی است که مانع دیدار ما با خدا در این کلیسا می‌شود. حجاب، همانی است که نمی‌گذارد امروز صبح فرشتگان را در

جایگاه‌هایشان، ایستاده کنار صندلی‌ها بنشینیم. حجاب است که مانع دیدن او می‌شود. ما پشت حجاب پنهان هستیم، و آن حجاب، جسم است. ما پسران و دختران خدا هستیم، در حضور خدا هستیم. "فرشتگان خداوند گرداگرد ترسندگان او اردو زده" ما همواره در حضور خدا هستیم. "تو را ترک نخواهم کرد، و تو را رها نخواهم ساخت. تا به انتهای عالم با تو خواهم بود." اما حجاب، جسم است؛ همین است که ما را از حضور مستقیم او باز می‌دارد. اما از طریق روح، از طریق ایمانمان، می‌دانیم که او مراقب ماست. او کنار ما ایستاده. او همین‌جا حاضر است.

۵۹۱. در دوتان، یک‌روز صبح، نبی پیری بود که به‌دور او لشکری گرد آمده بود، و غلامش بیرون رفت و گفت: "ای پدر! همه‌ی سرزمین را بیگانگان احاطه کرده‌اند."

۵۹۲. و الیشع برخاست و گفت: "پسرم! کسانی که با ما هستند، بیش از کسانی هستند که با ایشان‌اند."

۵۹۳. غلام چشم‌هایش را مالید و نگاه کرد. چیزی ندید.

۵۹۴. او (نبی) گفت: "خداوند! ای کاش چشمانش را باز کنی، و حجاب را برداری." و زمانی که حجاب از دیدگانش کنار رفت، در اطراف آن نبی که‌نسال، ارابه‌های آتشین بود؛ کوه‌ها از آتش و فرشتگان و ارابه‌ها پر شده بودند. بفرمائید!

۵۹۵. آنگاه، جیحَزی می‌توانست بگوید: "اکنون می‌فهمم." حجاب برداشته شد. آن مانع، همین بود.

۵۹۶. این‌هاش. محکم نگهش دارید. حجاب، چیزی است که مانع می‌شود آن‌گونه که باید زندگی کنیم. حجاب مانع انجام کارهایی می‌شود که حقیقتاً در دل داریم. و خدا در جسم حجاب پوشید، و آن حجاب از وسط دو پاره شد. و خدا دوباره خدا شد، و همان حجابی را که در آن پنهان شده بود، برخیزانید. این همان رستاخیز خداوند عیسی است؛ اثبات برای ما که در این حجابی که اکنون در آن پنهان شده‌ایم، به‌واسطه‌ی ایمان، باور داریم و آن را می‌پذیریم. و زمانی که این حجاب پاره شود، با این اطمینان در حضور او خواهم رفت، با دانستن اینکه "او را

در قوت رستاخیزش شناخته‌ام." در آمدن خداوند عیسی، این حجاب دوباره برخیزانده می‌شود، به شکلی کامل، تا من با او راه روم و سخن گویم، بعنوان نجات‌دهنده‌ام و خدایم، زمانی که تخت داوود را بگیرد. و ما تا ابد در این حجاب خواهیم زیست، پس از کامل شدنش، اما این حجاب، هنوز گناه در خود دارد. مهم نیست چگونه... هرگز بر روی این زمین به آن بدن جلال یافته فکر نکنید. این جسم باید بمیرد، همان‌گونه که جان شما باید بمیرد تا تولدی تازه یابد.

۵۹۷. در کمال، نه با نخوردن گوشت و انجام دادن این و آن، و کامل کردن این بدن، نمی‌توانید آن را به دست آورید.

و یا اینکه شما باید این کار را ترک کنید، و آن کار را انجام دهید، و دیگری را نیز؛ اینها شریعت است. اینها تعلیم‌های شریعت‌گرایان است. ما به صورت‌های شرعی نجات باور نداریم. ما ایمان داریم که به واسطه‌ی فیض نجات یافته‌ایم. و این از شما نیست. هیچ نقشی در آن ندارید. این، انتخاب خداست که آن را انجام می‌دهد. "کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند"^{۱۹} درست است. تمام کاری که عیسی آمد تا انجام دهد، این بود که آنانی را که پدر از پیش شناخته بود، به دست آورد؛ و آنان را از پیش از بنای عالم، مقدر ساخته بود. آنان پسران و دختران خدا می‌شوند. آمین! "لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده."^{۲۰} این خداست که آن را انجام می‌دهد. شما هیچ افتخاری نمی‌توانید بکنید. کاری نکرده‌اید.

این فیض خداست که شما را نجات داده، نه خودتان. اگر خودتان انجامش داده بودید، چیزی برای فخرفروشی داشتید. اما هیچ چیز برای فخر ندارید. تمام جلال از آن اوست. اوست که انجام داده. و سپس او این امید را به شما داده، "با سوگند قسم خورده، محال است که فرزندان شما گم شوند."

۵۹۸. حالا، البته اگر خطا کنند تنبیه می‌شوند. آنچه بکاری، همان را درو می‌کنی. این را به یاد

داشته باشید. فکر نکنید که می‌توانید گناه کنید و به راحتی از آن بگذرید. اگر چنین طرز فکری دارید، نشان می‌دهد که هنوز تولد تازه نیافته‌اید. متوجه می‌شوید؟ اگر هنوز میل به گناه در شما هست، هنوز در گناهید. از آن رو که به یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدآباد. و آن حیواناتی که در عهد عتیق، در دوران شریعت، هر ساله قربانی می‌شدند، هرگز نمی‌توانستند گناه را بردارند. اما وقتی دست بر سر او می‌نهم، و گناهان خود را اعتراف می‌کنیم، و از روح خدا تولد تازه می‌یابیم، دیگر میلی به گناه نداریم. گناه از شما گذشته است. این برای زمان و ابدیت است.

۵۹۹. شما اشتباه خواهید کرد. خواهید افتاد. گاهی به عمد خطا خواهید کرد. گاهی به کارهایی دست می‌زنید که اشتباه است. اما این به معنای گم شدگی نیست. این یعنی قرار است تنبیه شوید.

۶۰۰. پسر کوچک من، فرزندانم، بارها، کارهایی انجام می‌دهند. فرزندان شما هم همین‌طورند. آنها می‌دانند که برخلاف قوانین خانه‌ی شماست، و وقتی آن را انجام دهند می‌دانند که چه چیزی در انتظارشان است. قرار است تنبیه شوند. گاهی هم تنبیه حسابی. اما باز هم فرزند شما هستند. قطعاً.

۶۰۱. محال است کسی که از حیات جاویدان مولود گشته، دوباره گم شود. خدا بخشنده‌ای نیست که پس بگیرد.

"هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است. و من او را در روز آخر برخیزانم." این، وعده‌ی خداست.

۶۰۲. اگر پیش بروید و بگویید: "خب، پس من می‌توانم فقط..." همیشه هر کاری که می‌خواهم را انجام می‌دهم، اما اگر مسیحی هستید، نمی‌خواهید کاری که اشتباه است انجام دهید، زیرا همان حیات در شما، همان بنیاد، اگر بخواهید کار اشتباهی انجام دهید، نشان می‌دهد که چیز

اشباهی در اینجا هست. "آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری می‌سازد؟"^{۲۱}

۶۰۳. پس شما همه چیز را با احساسات یا هیجان‌های دیگر مخلوط کرده‌اید. فراموشش کنید. به مذبج برگردید و بگویید: "خدایا! زندگی گناه‌آلود من را بگیر و مرا در شرایطی قرار بده که تمام خواسته‌ام..."

۶۰۴. قطعاً، شیطان او را اینجا و آنجا به دام می‌اندازد، اما نه عمدی. کتاب مقدس چنین می‌گوید. شیطان او را گاهی به دام می‌اندازد. البته، او تلاش کرد تا برای خداوند ما عیسی دام بیندازد. او این کار را با موسی کرد و او را گرفت. او این کار را با پطرس کرد و او را گرفت. او این کار را با بسیاری کرد. اما حتی پطرس او را انکار کرد، اما سپس رفت و با دل شکسته گریه کرد. چیزی در او بود.

۶۰۵. وقتی کبوتر از کشتی بیرون آمد... کلاغ بیرون رفت، قارقار کرد. او در کشتی بود، اما وقتی بیرون رفت، طبیعتش متفاوت بود. می‌توانست تمام لاشه‌های مرده را بخورد و راضی باشد. چرا؟ چون او از ابتدا کلاغ بود. او یک لاشخور بود. او هیچ فایده‌ای نداشت. او یک منافق بود که با کبوتر روی تخته نشسته بود، درست به بزرگی کبوتر. می‌توانست هر جایی که کبوتر می‌توانست، او هم پرواز کند. می‌توانست غذای خوب بخورد، درست مانند کبوتر. و سپس می‌توانست غذای فاسد بخورد، چیزی که کبوتر نمی‌توانست بخورد. زیرا کبوتر یک ترکیب متفاوت است. او یک ساختار متفاوت دارد. او کبوتر است. و کبوتر نمی‌تواند غذای فاسد را هضم کند، زیرا صفرایی ندارد.

۶۰۶. و مردی که از روح خدا متولد شده است، تبدیل به کبوتر خدا می‌شود، طبیعتش، تغییرش، ساختارش. بله، آقا! اگر روح کبوتر را در کلاغ بگذاری، هرگز روی لاشه مرده نمی‌نشیند. اگر اشتباهی بنشیند، قطعاً سریع بلند می‌شود. نمی‌تواند تحمل کند. و مردی که از روح خدا متولد شده است، تحمل نمی‌کند. ممکن است یک دفعه در یک بار بنشیند، اما سریع از آنجا بیرون می‌رود. یک زن ممکن است او را فریب دهد، او را برگرداند، اما او دوباره سرش را

برمی گرداند. سریع از آنجا بیرون می رود. چرا؟ چون او کبوتر است. درست است. نمی توانی او را فریب بدهی، زیرا او می داند. "گوسفندان من آواز مرا می شناسند و از غریبه پیروی نمی کنند."^{۲۳} او از ابتدا کبوتر است. این همان چیزی است که من در مورد آن صحبت می کنم، چیزی واقعی که در آنجا لنگر می اندازد.

۶۰۷. حالا دقت کنید. "خدا قسم خورد."

۶۰۸. «پرده و حجاب»، خدا پایین آمد، جسم پوشید. برای چه؟ برای نشان دادن خود. او باید پنهان می شد، زیرا ما نمی توانستیم او را ببینیم. و او پشت پرده پنهان شد. و پرده چه بود؟ عیسی. "من نیستم که اعمال را انجام می دهم، بلکه پدر من." این را عیسی گفت. "پدر من در من ساکن است. من کار می کنم. پدر من تا کنون کار می کند و من نیز کار می کنم." اینجا او بعنوان پوشیده شده در جسم، خدا، عمانوئیل، خدا با ماست. "خدا در مسیح بود و جهان را با خویشتن مصالحه می داد." او اینجاست، در حال راه رفتن.

۶۰۹. حالا، او پایین آمد و تقدیس یا تأمین یا کفاره ای انجام داد، که از طریق مرگ خود، قیمت گناه را پرداخت کند، تا بتواند بازگردد و در ما ساکن شود. سپس ایمانی که داریم، ایمان پوشیده شده است، یا شخص پوشیده شده. بنابراین، ما به چیزهایی که در این پرده می بینیم، نگاه نمی کنیم. پرده آموزش هایی دارد و کارهایی انجام می دهد و چیزهایی می گوید. این یک چیز علمی است. اما روح خدای زنده که در اینجا ساکن است، آن چیزهایی را که نبودند، به گونه ای می خواند که انگار بودند، اگر خدا گفته باشد. این همان پوشیدگی شماست. ما در حجاب هستیم.

۶۱۰. حالا، روزی او این پرده را بالا می برد، نه مولود از زن و از طریق میل جنسی مرد و زن، بلکه از طریق اراده ی خدا، او سخن می گوید و آن انجام می شود. [برادر برانهام بشکن می زند.] سپس ما بدنی مانند بدن پر جلال خود او خواهیم داشت. ما پوشیده خواهیم بود، تا بتوانیم با یکدیگر صحبت کنیم، دست یکدیگر را بفشاریم.

^{۲۳} اشاره به انجیل یوحنا باب ۱۰

۶۱۱. حالا، وقتی از اینجا می‌رویم، یک خیمه هست، یک تئوفانی، فقط تصویری از یک انسان، که نمی‌خورد، نمی‌نوشد، نمی‌خوابد، همیشه بیدار است. آنجا جایی است که می‌رویم. اما آنها زیر قربانگاه منتظر هستند، گریه می‌کنند: "ای خداوند! چقدر طول می‌کشد؟ چقدر طول می‌کشد؟" تا به پایین برگردند. زیرا آنها می‌خواهند با یکدیگر دست بدهند. آنها می‌خواهند بنشینند و بخورند و با یکدیگر صحبت کنند. آنها انسان هستند. نام خداوند متبارک باد!

۶۱۲. وقتی خدا انسان را در ابتدا به صورت خود آفرید، او را چنین ساخت. او با دیگری مشارکت داشت، چون ما یکدیگر را می‌شناسیم. ما چیزهایی را که خدا برای ما ساخت، دوست داریم، زیرا او ما را چنین آفرید. در بازگشت عظیم او، کسانی که آماده‌اند، برای همیشه چنین خواهند بود. جاودانه، در شباهت او خواهیم ایستاد. اوه، متبارک باد نام مسیح!

۶۱۳. و اکنون ما بیعانه‌ی نجات خود را داریم، وقتی او را بعنوان نجات‌دهنده‌ی شخصی خود، بعنوان شفادهنده‌ی خود بپذیریم. تمام این پرداخت‌های دیگر، سودهایی هستند که براساس بیمه‌نامه پرداخت می‌شوند. آمین. شما می‌دانید بیمه‌نامه چیست. شما می‌توانید از آن سود دریافت کنید تا زمانی که مبلغ کاملش پرداخت شود. البته. شما می‌توانید سود دریافت کنید. و ما اکنون درحال دریافت سود هستیم. فقط، همین که سود را دریافت می‌کنیم، پاداش دوباره افزایش می‌یابد.

۶۱۴. یک مأمور بیمه روزی به من گفت: "بیلی! دوست دارم بهت مقداری بیمه بفروشم."

من گفتم: "من دارم." همسر من به من نگاه کرد.

۶۱۵. حالا، من هیچ مخالفتی با بیمه ندارم. اما بعضی‌ها به اصطلاح "از بس بیمه خریده‌اند، فقیرند." پس او برگشت و گفت...

۶۱۶. همسر من با تعجب به من نگاه کرد، گفت: "تو بیمه داری؟"

۶۱۷. من گفتم: "البته." او چیزی از آن نمی‌دانست.

۶۱۸. او گفت: "خب، بیلی! چه نوع بیمه‌ای داری؟"

۶۱۹. من گفتم:

تضمین مبارک، عیسی از آن من است!
اوه، چشیدن از جلال الهی!
وارث نجات، خریده شده از سوی خدا،
مولود از روح او، شسته شده در خون او.

۶۲۰. او گفت: "خیلی خوبه، بیلی!" گفت: "ولی این بیمه تو رو توی قبرستان دفن نمی‌کنه."

۶۲۱. من گفتم: "اما مرا از آن بیرون می‌آورد. این مهم است." من نگران این نیستم که چطور وارد قبر بشوم؛ من نگران اینم که چطور از آن خارج شوم.

۶۲۲. و چون من این یقین را دارم، به واسطه‌ی قسمی که خدای ابدیت خورده، که مرا در روز آخر در شباهت پسرش برخواهد خیزانید، با دلیری قدم برمی‌دارم و تسلی و لنگری برای جان خود دارم، که درحالی‌که در این حجاب هستم، چیزی نادیدنی مرا در برابر صخره‌ی قرون، آن‌سوی پرده، لنگر انداخته است. وقتی آب‌ها برخیزند و کوبیده شوند، فرقی نمی‌کند. اگر مرگ یا خطرات یا هر چیز دیگر باشد، ما را از محبت خدا جدا نمی‌کند. لنگر من درون حجاب مستحکم است. بگذارید سیلاب‌ها برخیزند. بگذارید بکوبند. بگذارید بی‌ایمانان بیایند. ایماندار تولد تازه یافته، لنگری دارد. شما هنوز نمی‌توانید از این حجاب عبور کنید. اما من می‌دانم لنگر من در برابر صخره‌ی قرون نگه داشته شده است، همان که وعده‌اش را قسم خورده که مرا در روز آخر برخواهد خیزاند.

۶۲۳. جای تعجب نیست که می‌توانید در چهره مرگ بنگرید و بگویید: "ای موت نیش تو کجاست و ای گور ظفر تو کجا؟ لیکن شکر خدا راست که ما را به واسطه‌ی خداوند ما عیسی مسیح ظفر می‌دهد."

جایی که پیشرو... اوه، خدای من!

به درس نخواهیم رسید.

جایی که پیشرو... برای ما

۶۲۴. یک پیشرو. آیا تا به حال در ایام غرب وحشی دقت کرده‌اید؟ من بارها از مسیرهای قدیمی عبور کرده‌ام. پیشرو یا دیده‌بان؟ وقتی کاروان واگن‌ها در خطر از بین رفتن بخاطر بی‌آبی بودند، دیده‌بان جلو تر می‌رفت. او قبایل سرخ‌پوست را می‌دید و از آنها دوری می‌کرد. و می‌دید که در آن سوی کوه، چشمه‌ای هست. سریع برمی‌گشت تا به رئیس کاروان بگوید: "اسب‌ها را جلو ببرید، همه دلگرم باشید، زیرا درست آن سوی کوه، چشمه‌ی آبی عظیم وجود دارد." او پیشرو بود.

۶۲۵. و اینک، پیشرو ما. انسان زمانی توسط شیطان تحت آتش سنگین گیر افتاده بود، اما کسی آمد و سنگر تیربار را گرفت. آن عیسی بود. پیشرو ما پیش از ما رفت. و شیطان آنجا ایستاده بود با تیربار، ما را محاصره کرده بود، همیشه در اسارت و ترس از مرگ. او از آن چشمه محافظت می‌کرد. بله، او مأموریت داشت، زیرا ما گناه کرده و از آن رانده شده بودیم. اما پیشرو، یعنی مسیح، آمد و سنگر را گرفت.

۶۲۶. آیا آن سرود قدیمی را شنیده‌اید، «قلعه را نگاه دار، که من می‌آیم.»؟ قلعه را نگاه دار؟ نه، بیایید آن را بگیریم! ما دیگر نمی‌خواهیم فقط نگاه‌دار باشیم. مسیح قلعه را گرفته است. هلولیاه! دروازه باز است. "چشمه‌ای باز شده است در خانه‌ی خدا، در شهر داود، برای طهارت ناپاکان." پیشروی ما برای ما داخل شده است.

۶۲۷. پیشرو به ما می‌گوید: "مکانی آن سوی این راه هست که هرگز پیر نخواهید شد." جایی که هیچ چروکی نخواهد بود، جایی که نیازی به استفاده از وسایل آرایش برای زیباتر شدن در چشم همسر نیست. پیشرو ما به آنجا رفته است. جایی هست که هرگز فرسوده و خسته نخواهید شد. جایی که هرگز مریض نخواهید شد. جایی که بچه هرگز دل درد نخواهد گرفت. جایی که هرگز دندان‌های نخواهید ریخت تا جای آن را با دندان مصنوعی پر کنید. هلولیاه! نام او مبارک باد! او وارد شده است، و ما جاودانه در شباهت او خواهیم ایستاد، روزی در آن سوی. خورشید و

ستارگان درخشان تر خواهند درخشید. قطعاً! پیشرو ما پیش تر رفته است.

... جایی که آن پیشرو برای ما داخل شد، یعنی عیسی که بر رتبه‌ی ملک‌ی‌صدق، رئیس کهنه گردید تا ابد/الآباد.

۶۲۸. این پیشروی عظیم، برای ما راهی را هموار کرده است. او از روح تبدیل شد به چشمه‌های عظیم رنگین کمان خدا، که نه آغاز داشت و نه پایان. او خدا بود، تا به ابد.

این شعاع نور از او بیرون آمد. شعاعی از محبت بود، اصلی‌ترین رنگ، سرخ. رنگ بعدی که آمد، آبی بود؛ آبی، یعنی صداقت. سپس رنگ‌های دیگر به دنبال آن آمدند، تا به هفت رنگ کامل رسید، که همان هفت روح خداست، که از آن چشمه‌ی عظیم یا آن الماس عظیم که عیسی از آن سخن گفت، بیرون آمدند. آن الماس بزرگ تراشیده شد تا این رنگ‌ها را منعکس کند. خدا جسم شد و در میان ما ساکن گشت، تا نیکویی و رحمت خود را از طریق عطایا و آیات و معجزات در میان ما نشان دهد.

آن رنگین کمان عظیم تبدیل شد به توفانی، در شباهت انسان. اما او هنوز انسان نبود؛ هنوز جسم نداشت. او یک توفانی بود.

۶۲۹. موسی گفت: "دوست دارم تو را بینم." خدا او را در صخره پنهان کرد.

۶۳۰. و وقتی از کنار او گذشت، پشتش را به او نشان داد. موسی گفت: "شبه پشت یک انسان بود."

۶۳۱. پس چه رخ داد؟ روزی در آنجا، هنگامی که ابراهیم در خیمه‌اش نشسته بود. امشب به آن خواهیم پرداخت. وقتی ابراهیم در خیمه‌اش نشسته بود، خدا نزد او آمد، در بدنی از جسم.

شما می‌گویید: "اوه، برادر برانهام! او..."

۶۳۲. ما او را اینجا خواهیم دید که پیش از آن ابراهیم را ملاقات می‌کند، به رتبه‌ی ملک‌ی‌صدق،

در بدنی از جسم، که خدا بود. البته که بود. او خدا در جسم بود.

۶۳۳. شما می‌گویید: "پس برادر برانهام! چرا باید او بازگردد و از زن متولد شود؟"

۶۳۴. او آن زمان به دنیا نیامده بود. او فقط بدنی را خلق کرده بود که بتواند در آن ساکن شود. ملک‌یصّدق پادشاه سالیم بود، که همان پادشاه اورشلیم است، که پادشاه صلح است؛ که نه پدر داشت، نه مادر، نه ابتدای، نه پایان عمر.

عیسی هم پدر و هم مادر داشت و ابتدای ایام و پایان عمر داشت. اما او به «رتبه‌ی» ملک‌یصّدق ساخته شد، که نه ابتدای ایام و نه پایان عمر داشت.

۶۳۵. ملک‌یصّدق خودِ خدا بود. ملک‌یصّدق، یهوه خدا بود، همان کسی که سال‌ها بعد به ملاقات ابراهیم آمد، جلوی خیمه‌اش. پشتش به او بود؛ گفت: "چرا سارا خندید؟" درست است. او همان کسی بود که ایستاده بود و به طرف سدوم نگاه می‌کرد. ابراهیم او را شناخت، چون در پشت حجابش لنگری بود که آن وعده را نگه می‌داشت. نه بخاطر اینکه احساس خاصی داشت، بلکه خداوند آن وعده را به او داده بود. و وقتی که با آن آهن‌ربای بزرگ برخورد کرد، فهمید که آن در این جسم است.

۶۳۶. با ابراهیم قدم زد، کمی آن طرف‌تر. به ابراهیم گفت: "آیا می‌توانم این امور را از ابراهیم پنهان کنم، درحالی‌که می‌دانم او وارث جهان است؟ من این کار را نخواهم کرد." پس گفت: "ابراهیم! می‌خواهم به تو بگویم که در راه انجام چه کاری هستم." امشب این را ادامه می‌دهیم. "آنجا در سدوم" و آنچه که همه قرار بود انجام دهند. و به محض اینکه او ابراهیم را برکت داد، دوباره به فضا بازگشت. مردی که آنجا ایستاده بود و خاک روی لباس‌هایش بود، یک مرد. و نه تنها این، بلکه او گوشت گوساله‌ای را که ابراهیم کشت، خورد و شیر گاوی که از گاو گرفته بود، نوشید و مقداری نان پخته شده (نان ذرت) خورد و کره روی آن بود. درست همین‌طور. و سپس دوباره برگشت به حالت تنوفانی.

۶۳۷. این چه بود؟ چرا آن موقع آن را انجام نداد؟ او هرگز مانند ما به دنیا نیامده بود. اما او باید

در جسم به دنیا می آمد تا بتواند آن نیش را در دست بگیرد. این جسمی آفریده شده بود. این جسمی بود که او از کلسیم و پتاسیم از خاک زمین بیرون کشید و گفت: "اوف"، و در آن قدم گذاشت. همان چیزی که ملک یصدق بود. او وارد آن شد، در جسمی که می توانست پیش روی تحت حجابی که خود او آفریده بود برود؛ نه حجابی از خلق یک زن، از طریق رحم یک زن، از طریق یک سلول، هیچ وقت. اما او این را آفرید و وارد آن شد، و در رتبه ی ملک یصدق سخن گفت.

۶۳۸. این ملک یصدق کیست؟

زیرا این ملک یصدق، پادشاه سالیم (که همان اورشلیم است) و کاهن خدای تعالی، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن ملوک مراجعت می کرد، او را استقبال کرده، بدو برکت داد.

و ابراهیم نیز از همه چیزها ده-یک بدو داد؛ که او اول ترجمه شده «پادشاه عدالت» است (آن محبت عظیم، محبت، آن روح عظیم در ابتدا) و بعد ملک سالیم نیز یعنی «پادشاه سلامتی».

بی پدر و بی مادر و بی نسب نامه و بدون ابتداء ایام و انتهای حیات...

۶۳۹. او که بود؟ او هرگز به دنیا نیامد، او هرگز نخواهد مرد. او کیست؟ او خدا بود، بله، او بود، در پیش نمایش خداوند عیسی. حتماً بود. اما او باید از طریق یک زن می آمد، به ترتیبی که تو از طریق یک زن آمدی. و او باید به همان روشی که تو آمده ای می آمد، تا تو را به سوی خود بازگرداند. هلولیاه!

فیض شگفت انگیز، چقدر صدای آن شیرین است،

که یک گناهکار نابینا را مانند من نجات داد!

یک روز گم شده بودم، اما حالا پیدا شده ام،

به وسیله ی فیض او،

کور بودم، اما حالا می بینم.

۶۴۰. من می‌فهمم که او چه باید می‌کرد. خداوند شد من، تا من به‌وسیله‌ی فیض او، از او بشوم. او گناهان من را بر دوش گرفت، تا به‌وسیله‌ی عدالت او من حیات ابدی داشته باشم. من نمی‌توانستم خودم انتخاب کنم. طبیعت من گناهکار بود. من هیچ‌گونه دخالتی نداشتم. من "از جهان به‌دنيا آمدم، در معصیت سرشته شدم و دروغ‌گویان به‌دنيا آمدم." بدون هیچ شانس، هیچ چیز، نه حتی یک اشتیاق.

۶۴۱. به خوک بگو که "غذا خوردن در گل و لجن اشتباه است." این کار را می‌کنی؟ بین چقدر به حرف تو گوش می‌دهد. به کلاغ بگو که "خوردن جسد مرده اشتباه است." بین چه جوابی می‌دهد. اگر می‌توانست صحبت کند، می‌گفت: "به کار خودت برس." مسلماً.

۶۴۲. اوه، اما فیض خدا این طبیعت را تغییر داد، و به من فرصت داد که میل و اشتیاق پیدا کنم و تشنه شوم. "محبت تو، مهربانی تو، از زندگی برای من بهتر است، ای خدا! قلب من برای تو خواهد تپید."

۶۴۳. داوود گفت: "چنان‌که آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد."^{۲۳}

۶۴۴. خداوند این تشنگی را به انسان داد، تا او را پرستش کند، تا او را دوست بدارد، تا او را جستجو کند. اما انسان آن را به ندای شیطان منحرف می‌کند و به دنبال زنان و لذت‌ها و چیزهای دنیا می‌رود، تا آن خلقت مقدس را که خدا در او گذاشته است، برای محبت به خود در دنیا بیابد. او این را بر امور دنیا قرار می‌دهد، اما، برادر! وقتی که او یک بار تغییر کند، و آن چشمه با جنبانک‌ها در آن، انواع آلودگی‌ها در آن آب، پاکسازی و تمیز شود، و آب پاک خدا در آن ریخته شود، هرگز دیگر گناه نمی‌تواند آن را لمس کند. آمین!

اوه چقدر او را دوست دارم! چطور او را می‌ستایم!

زندگی من، آفتاب من، همه چیز من!

خالقِ بزرگ که نجات دهنده‌ی من شد،
تمامی کمال خدا در او ساکن است.
از جلال خود پایین آمد، داستان همیشگی زندگی،
خدای من و نجات‌دهنده من آمد، و عیسی نام او بود.
در گهواره متولد شد، نزد خاصانش بیگانه بود،
خدای غم و اندوه، اشک و عذاب.
اوه چقدر او را دوست دارم! چطور او را می‌ستایم!
تنفس من، آفتاب من، همه چیز من!

۶۴۵. ای خدا! چگونه او توانست این کار را انجام دهد؟ انسان سعی کرده است آن را بنویسد.
یکی گفت:

اگر ما با جوهر دریا را پر کنیم،
و هر ساقه‌ای بر روی زمین قلم باشد؛
اگر تمام آسمان‌ها پایروس باشد،
و هر مردی نویسنده‌ای باشد؛
برای نوشتن محبت خدای والا
دریای اقیانوس خشک می‌شود؛
یا اگر چرخ‌نامه تمام جهان را در بر گیرد،
هر چند که از آسمان تا آسمان کشیده شود.

۶۴۶. و برای اینکه وارثان این نجات امیدی یقین داشته باشند، او به خود سوگند خورد که در
ایام آخر برخاسته و به ما حیات ابدی خواهد داد. "و هیچ کس نمی‌تواند آنها را از دست من
بیرون آورد." آمین!

بیایید دعا کنیم.

۶۴۷. آیا شما گناهکارید که محبت او را رد کرده‌اید؟ آیا شما وجود مبارک او، این شخص

عظیم را که شما را به آنچه که هستید تبدیل کرده است، رد کرده‌اید؟ و اکنون اینجا هستید، این صبح، تا اینجا در زندگی آمده‌اید، و این به شما فرصتی می‌دهد. آیا می‌خواهید به زندگی ادامه دهید؟ تنها یک راه برای زندگی کردن هست، آن هم ایمان آوردن به خداوند عیسی. اگر شما از دل خود باور کنید که او پسر خداست و او را بعنوان نجات دهنده‌ی خود بپذیرید، و باور کنید که خدا او را برای عادل‌شمردگی شما برخیزاند، اگر می‌خواهید آن را براساس این بپذیرید، اکنون برای شماست.

۶۴۸. آیا می‌خواهید دست خود را بلند کنید؟ بعضی از جان‌های توبه نکرده که می‌خواهند... توبه کنند، همین امروز صبح بگویید: "من را به یاد آور، برادر! واعظ! همان‌طور که به دعا می‌رویم. من نیز شکست خورده‌ام. من به کلیسا پیوسته‌ام، اما می‌دانم که... من هرگز آنچه را که شما درباره‌اش صحبت می‌کنید، نداشته‌ام. من هرگز از آن روح تولد نیافته‌ام، برادر برانهام! من فقط... من فقط آن را ندارم، همین است. می‌خواهم برای من دعا کنید که خداوند آن را امروز صبح به من بدهد." خداوند شما را برکت دهد، آقا! آیا کسی دیگر هست؟ بگویید: "خداوند! مرا آن‌طور که می‌خواهی بساز. می‌خواهم آن‌طور که تو می‌خواهی باشم. محبت تو را رد کرده‌ام." خداوند شما را برکت دهد، پسر!

۶۴۹. فقط یک لحظه حالا.

اگر ما با جوهر دریا را پر کنیم،
و آسمان پایروس باشد؛
و هر ساقه‌ای بر روی زمین قلم باشد،
و هر مردی نویسنده‌ای باشد؛
برای نوشتن محبت خداوند بالا
دریای اقیانوس خشک می‌شود؛
یا آیا چرخ‌نامه تمام را در بر می‌گیرد،
هرچند که از آسمان تا آسمان کشیده شود.
اوه، محبت خدا، چقدر غنی و پاک!

چقدر عمیق و قوی!

آن تا ابد پایدار خواهد بود،

آهنگ قدیسان و فرشتگان.

۶۵۰ ای خداوند عزیز! واقعاً شاعرانی که این کلمات را نوشتند، مانند بسیاری دیگر از ایمانداران تو بودند، در جستجو، سعی می کردند کلماتی پیدا کنند که آن را بیان کنند. و در کتاب مقدس نوشته شده است: "زیرا واعظ حکیم بود، کلمات بسیاری را جستجو کرد و ترتیب داد." اوه! چقدر دوست داریم که زبان و واژگان داشته باشیم تا به مردم توضیح دهیم که این واقعاً چیست، اما نمی توان آن را بر زبان انسان های فانی یافت. تمام ابدیت، بطور قطع نمی دانیم که آیا روزی آن آشکار خواهد شد، چگونه خدای آسمان ها به زمین آمد تا گناهکاران فقیر و گم شده را نجات دهد.

۶۵۱ از تو می خواهیم، ای پدر! که از طریق این چند کلمه ی ناشکسته، یا شکسته امروز صبح، همان طور که باید گفته باشم، کسی آرامش و اطمینان و دلداری قوی پیدا کرده باشد که به پناهگاه پناه برده باشد. و جانسان به آن وعده ای که خداوند سوگند خورد، که آنها را در روز آخر برخواهد خیزانید، لنگر بیفکند. چندین دست در این ساختمان بلند شد، همین جا در این خیمه. خداوند! اکنون آن امید ثابت را به آنها بده. آنها را در برابر سنگ ابدیت لنگر بیفکن. مهم نیست چقدر دریا متلاطم شود و کشتی های کوچکی شان تکان بخورند، آنها لنگری دارند، یعنی وعده ی خدا. آنها خواهند ایستاد، "خداوند این را گفت. او دروغ نمی گوید."

۶۵۲ "هر که کلام های مرا بشنود." که من سعی کرده ام امروز صبح موعظه کنم، "و بر او که مرا فرستاد ایمان آورد، یهوه، حیات ابدی خواهد داشت؛ و به داوری نخواهد آمد، بلکه از موت به حیات منتقل شده است."

۶۵۳ ای ابدی! امروز کسانی را که در اینجا هستند، برکت بده. و هر شخصی که در اینجا زیر خون نیست، جانس هرگز تبدیل نشده است، دعا می کنم که این اکنون اتفاق بیفتد، ای خداوند! تو این سر را عملی کن. همه چیز از آن توست. به تو سپرده شده است. از تو می خواهم که آن را

به آنها بدهی، حیات ابدی. شاید روزی، آن سوی دریا، همان طور که یک به یک از دره پایین می‌رویم، آنجا همدیگر را ملاقات کنیم، جایی که دیگر "خداحافظ" نخواهیم گفت.

روزی خواهیم آمد به رودخانه در پایان زمان،
وقتی که آخرین اندوه‌ها تمام شده باشد؛
کسی آنجا خواهد بود که راه را نشان دهد،
من نیاز ندارم که تنها اردن را عبور کنم.
کسی خواهد بود، کسی که راه را نشان دهد،
من نیاز ندارم که تنها اردن را عبور کنم...

۶۵۴. همه‌ی کسانی که آن امید را دارند، اکنون همان طور که سر خود را بلند می‌کنید، دست خود را بلند کنید.

من نیاز ندارم که...

حال فقط او را پرستش کنید. پیغام تمام شد. خوشحال نیستید؟ خداوند سوگند خورد که او...
خداوند سوگند خورد که شما را آنجا ملاقات خواهد کرد.

عیسی برای جبران همه‌ی گناهان من مرد؛
وقتی که تاریکی را می‌بینم...
چه می‌گویید؟ نیش آن رفته است.
او در انتظار من خواهد بود،
من نیاز ندارم که تنها از اردن عبور کنم.
گاهی من ترک می‌شوم و خسته می‌شوم...

فقط حالا او را پرستش کنید.

به نظر می‌رسد که دوستانم همه رفته‌اند؛

آیا تا به حال به آنجا رسیده‌اید؟

اما یک فکر وجود دارد که مرا شاد می‌کند.

وعده چه بود؟

قلبم شاد می‌شود،

من نیاز ندارم که تنها از اردن عبور کنم...

۶۵۵. حالا، فرزندان وعده! فقط او را برای انجام این کار پرستش کنید.

من نیاز ندارم که تنها از اردن عبور کنم،

عیسی برای جبران همه گناهان من مرد؛

چه اتفاقی خواهد افتاد؟

وقتی که تاریکی را می‌بینم، او در انتظار من خواهد بود،

من نیاز ندارم که تنها از اردن عبور کنم.

"وقتی به رودخانه می‌رسم." همه‌ی شما می‌آیید. سایه بزرگ و تاریکی آنجا در برابر شماست.

دروازه‌ی بزرگی است. شما یکی از این روزها وارد خواهید شد، شاید پیش از پایان روز، شاید

پیش از اینکه این کلیسا امروز به انتها برسد. شما وارد خواهید شد. هر بار که قلب شما ضربه‌ای

می‌زند، شما یک قدم به آن نزدیک‌تر می‌شوید.

اما وقتی که تاریکی را می‌بینم، او آنجا خواهد بود،

او گفت او خواهد بود. او سوگند خورد که او خواهد بود.

پس من نیاز ندارم که تنها از اردن عبور کنم.

۶۵۶. ای خداوند مبارک! دل‌های ما امروز پر است، تا حدی که لبریز می‌شود.

۶۵۷. فکر این که وقتی ضربه‌ای قلب متوقف می‌شود، و پرستار بالش را دور سرت فشار می‌دهد. و

دست‌های دیگر قادر به حرکت نیستند. دست‌های یخ زده است. فرزندان، مادرت، عزیزانت درحال فریاد زدن و گریه کردن هستند. آن دروازه بزرگ آنجا باز می‌شود. او در انتظار خواهد بود.

۶۵۸. داوود گفت: "اگر در هاویه بستر بگسترانم اینک تو آنجا هستی!"^{۲۴} من مجبور نیستم تنها از آن عبور کنم. وقتی که قطرات رودخانه به صورت ما می‌خورد، خداوند قایق نجات را می‌گیرد و ما را به درستی از آن عبور خواهد داد. او قول داده است که این کار را انجام دهد. داوود نبی گفت: "آری، چون در وادی سایه‌ی موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با من هستی؛ عصا و چوب دستی تو مرا تسلی خواهد داد."

۶۵۹. ای خداوند! امروز ما خیلی خوشحالیم که در جمع وارثان وعده قرار داریم. امروز درون ما حیات ابدی است، زیرا ما خداوند عیسی را دوست داریم و به او ایمان آورده‌ایم، و کلام و تعلیمات او را پذیرفته‌ایم. و او به ما بعنوان نشانه‌ی ایمان‌مان، روح‌القدس را داده است، مهر روح‌القدس. ایمان ما در درون ما لنگر انداخته است. و گرچه بارها از میان سایه‌های تاریک عبور می‌کنیم، بارها در مسیر می‌لنگیم، اما لنگر ما همچنان مستحکم است. چیزی در آنجا، دور از ما، به نظر می‌رسد که ما را هدایت می‌کند و می‌گوید: "حرکت کن. ما درحال پیش رفتن هستیم."

۶۶۰. خدا، ما را برکت بده. ما به تو محتاجیم. ما را همیشه وفادار و راستین نگه دار تا زمانی که بدن‌ال ما بیایی، در آن زمان از تو در طول ابدیت سپاسگزاری خواهیم کرد. و آن روز که بر زمین بایستیم... پاهای مبارک او هنوز بر زمین نرسیده است. او در آنجا ایستاده است، در هوا؛ و مقدسین و فدیه‌شدگان از همه‌ی اعصار، از هر شیفت، اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم، همه در آنجا ایستاده‌اند، همه ملبس به عدالت او؛ ما او را شاه شاهان و خدای خدایان تاجگذاری می‌کنیم و آن داستان‌های رستگاری را می‌خوانیم. دل‌های ضعیف ما لرزان خواهد بود وقتی او را می‌بینیم که آنجا ایستاده است، کسی که ما را دوست داشت و خود را برای ما

داد. وقتی که ما دوست‌داشتنی و گناهکار بودیم، مسیح مرد تا ما نجات یابیم. ما از تو برای این موضوع سپاسگزاریم، ای پدر! در نام مسیح، آمین!

۶۶۱. آیا او را دوست دارید؟ او چقدر واقعی است. آیا نمی‌خواهید احساس کنید که دلتان می‌خواهد به طریقی دستان خود را به دور او پیچید؟ آیا نمی‌خواهید که به آرامی خزیده و پاهای او را لمس کنید، می‌دانید؟

۶۶۲. می‌دانید، زمانی افرادی به جلسات من در فینیکس، آریزونا می‌آمدند و می‌گفتند: "دوست دارم با او صحبت کنم. دوست دارم بگویم: "خداوند! وقتی که مسیرم این قدر تاریک شد، تو مرا دوست داشتی." "دوست داشتم قبل از عبور از آن، با او این موضوع را به اشتراک بگذارم. من... من فقط می‌خواهم او را ببینم. فکر کنید که چه احساسی خواهم داشت، چگونه دل ضعیف من خواهد لرزید، وقتی که او را آنجا ببینم.

۶۶۳. بارها به این فکر کرده‌ام که ای کاش می‌توانستم آن صدا را بشنوم که گفت: "بیایید نزد من، ای تمام زحمت‌کشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید."^{۲۵}

۶۶۴. شاید من هیچ وقت نتوانم آن را بطور ملموس بشنوم، آن‌طور که او در آن زمان سخن گفت، اما می‌خواهم بشنوم او بگوید: "این روز آخر است. آفرین ای غلام نیک متدین! حالا در خوشی خداوند خود که برای تو مهیا شده داخل شو!"

۶۶۵. "از وقتی که نجات یافته‌ای؟" نه برادر!

۶۶۶. "از بنیان عالم، وقتی که تو را دیدم و از پیش شناختم، تو را برای حیات ابدی مقرر کرده‌ام، تو از آن زمان برکت یافته‌ای." "آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند. آیا این درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنان را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد." بفرمایید. او ما را از پیش شناخته است، ما را خوانده است، ما را عادل شمرده است، و ما پیشاپیش با او جلال یافته‌ایم، در پایان جهان، در حال

حرکت به سمت پاداش خود. آیا خوشحال نیستید؟ ["آمین."] حتماً. این باعث می‌شود او را بیشتر دوست داشته باشید. وقتی که شما نمی‌توانستید به خود کمک کنید، او آمد و آن را برای شما انجام داد.

۶۶۷. سرود «مبارک باد رشته‌ای که ما را به هم پیوند می‌دهد»، خواهر گرتی.^{۲۶} "دل‌های ما در محبت مسیحی است." وقتی که ما این جماعت کوچک عبادت را در اینجا داریم، برای بیماران دعا خواهیم کرد. خداوند شما را برکت دهد. شماهایی که امروز دست خود را به سمت مسیح بلند کردید، جایی برای عبادت پیدا کنید و او را خدمت کنید.

۶۶۸. حالا، بیاید او را در حال عبادت ببرستیم، همان‌طور که یک جماعت، همه‌ی شما متدیست‌ها، کلیسای خدا، جماعت ربانی، پرزیتری‌ها، لوتریان‌ها، کاتولیک‌ها. همه با هم حالا، بیاید بخوانیم.

مبارک باد آن رشته‌ای که ما را پیوند می‌دهد
دل‌های ما در محبت مسیحی؛
مشارکت ذهن‌های مشابه
مانند آنچه در بالاست.
در برابر تخت پدر ما،
دعاهای مشتاقانه‌ام را می‌ریزیم؛
ترس‌هایمان، امیدهایمان، اهدافمان یکی است،
راحتی و مراقبت‌مان نیز.
وقتی که از هم جدا می‌شویم،
این درد درونی را به ما می‌دهد؛
اما ما هنوز هم در قلب، در یکدیگر خواهیم بود،
و امیدواریم دوباره همدیگر را ببینیم.

چه تعداد متدیست، باپتیست و همه؟

و امیدواریم دوباره همدیگر را ببینیم.

۶۶۹. این شما را خوشحال نمی‌کند؟ بیایید برگردیم و دست همدیگر را اکنون فشار دهیم، درحالی که دوباره می‌خوانیم.

قبل از...

با کسی که پشت سر، روبرو و کنار خود دارید دست بدهید.

... تخت،

دعاهای مشتاقانه‌ام را می‌ریزیم؛

راحتی و مراقبت‌های ما.

حالا وقتی از هم جدا می‌شویم،

ما یکدیگر را دوست خواهیم داشت.

این درد درونی را به ما می‌دهد؛

اما ما هنوز هم در قلب، در یکدیگر خواهیم بود،

و امیدواریم دوباره همدیگر را ببینیم.

اگر نه بیشتر اینجا، در آن روز بزرگ همدیگر را خواهیم دید.

۶۷۰. حالا، ای پدر! عبادت ما را در این صبح بپذیر. کلام را بگیر و آن را در دل‌های ایمانداران بکار. امیدوارم که آنها فقط از این طرف به آن طرف پرت نشوند، امروز بالا باشند و فردا پایین، بلکه امیدوارم این کلمات جایگاه خود را در دل هر ایمانداری پیدا کنند. این را بدانند که "خدا سوگند خورده است و دو چیز غیرقابل تغییر وجود دارد. غیرقابل تغییر بودن خدا، یعنی اینکه برای او امکان ندارد که دروغ بگوید، تا وارثان این نجات، این امید قوی، ثابت و مطمئن را داشته باشند، لنگری در جان." این را بدانند که "خدا به ما وعده داده است، با یک سوگند. یکی

اینکه او نمی‌تواند دروغ بگوید؛ دیگری اینکه او سوگند خورده است که ما را در روز آخر برخواهد خیزاند و به ما حیات ابدی خواهد داد. "این را بدانند که "پس از اینکه ما خوانده شدیم، او گفت که ما را پیش از بنیان عالم می‌شناخت و ما را برای فرزندخواندگی از طریق عیسی مسیح مقرر کرده است. و او ما را پیش شناخت، ما را خواند، و وقتی که او ما را خواند، ما را عادل شمرد. "ما نمی‌توانیم خود را عادل بشماریم، پس او ما را با مرگ پسر خود عادل شمرده است. "آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد. "کلام از پیش گفته شده است. و ما فقط در راه خود هستیم، در حال حرکت، شادی کنان در راه رسیدن به جلال.

۶۷۱. ای خداوند! ایمان را به مردم بده، و امیدوارم آن عادت‌ها و چیزهایی که به مردم چسبیده است، با این کلام خدا که لنگر جان است، ثابت و مطمئن، امروز از آنها جدا شود. امیدوارم که آنها از عادت‌ها، از خشم‌های کوچک خود دست بکشند. و چیزهایی که... همان‌طور که پولس در بخش بعدی پیام گفت: "هر بار گران و گناهی را که ما را سخت می‌پیچد، دور بکنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است بدویم، و به‌سوی پیشوا و کامل‌کننده‌ی ایمان یعنی عیسی نگران باشیم، که به هر طریقی مانند ما در وسوسه آمد و درعین حال گناه نورزید. "او اجازه داشت که وسوسه شود، اما به وسوسه توجه نکرد. و ما وسوسه می‌شویم که گناه کنیم، اما هیچگاه نباید گوش کنیم. چون حیاتی که در درون ماست، لنگر مقصد ابدی ماست، و ما آن را مقدس می‌دانیم.

۶۷۲. حالا، بسیاری از مردم هستند که شیطان آنها را به بیماری‌هایی مبتلا کرده است. ما آماده‌ایم که برای آنها دعا کنیم، ای پدر! امیدوارم که آنها، درحالی که امروز از زیر کلام خدا عبور می‌کنند... کلام گران‌بهایی که موعظه شده است، کتاب مقدس که گواهی می‌دهد، فرشتگان خدا که نزدیک ایستاده‌اند، و روح‌القدس عظیم که بالاتر از همه است، اینجا ایستاده است تا به کلام گواهی دهد. حالا، ای پدر! وقتی که آنها از زیر کلام وعده عبور می‌کنند، امیدوارم که از اینجا بروند و شفا یابند. بندهایشان را باز کنند، صندلی‌ها و تخت‌هایی که روی آن می‌خوابیدند را ترک کنند و فقط شفا یابند. خداوند! آن را عطا کن. امیدوارم که آنها در جلسه‌ی بعدی که اجازه دارند بیایند، یا به کلیساهای خود بازگردند، شادمان باشند، و آنچه که مسیح بزرگ انجام

داده است را نشان دهند. این را برای جلال تو خدمت می‌کنیم، در نام عیسی. آمین!

۶۷۳. من باید از قولی که داده بودم، عذرخواهی کنم. اینکه صبح امروز فصل هفتم را خواهیم داشت، اما نتوانستم به آن پردازم. و باید برای صف دعا کمی وقت بگذاریم. حالا، امشب، اگر خدا بخواهد، فصل هفتم را خواهیم گرفت و خواهیم دید که این ملک‌ی‌صدق کیست. چند نفر از شما می‌خواهید بدانید؟ اوه، ما دقیقاً به سمت او می‌رویم و خواهیم فهمید که او دقیقاً کیست. و کتاب مقدس می‌گوید که او کیست. می‌بینید؟

۶۷۴. و اسکوفیلد گفت که این "یک کهنات است." چطور ممکن است که این یک کهنات باشد، بدون ابتدا یا انتها؟ می‌بینید، این کهنات نبود. این یک انسان بود، ملک‌ی‌صدق (یک نام)، یک شخص.

۶۷۵. مثل اینکه، قصد بی‌احترامی ندارم، دانشمند مسیحی می‌گوید که روح‌القدس "یک فکر است." و کتاب مقدس گفت: "او، روح‌القدس است." و او ضمیر شخصی است. او یک شخص است؛ نه یک فکر. او یک شخص است. قطعاً.

۶۷۶. و ملک‌ی‌صدق یک انسان است، مردی که نه ابتدای ایام داشت و نه انتهای حیات. او نه پدر داشت و نه مادر، یا نسل. و اگر خدا بخواهد، امشب از طریق کلام، ما خواهیم فهمید که او کیست. آیا آن را دوست دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] اوه! "کلام تو برای راه‌ها و پاهای من چراغ است." اوه!

۶۷۷. حالا، می‌گویید: "برادر برانهام! من همه چیز را درک نمی‌کنم." من هم نمی‌کنم.

۶۷۸. اما یک‌بار، داشتم در کتاکتی برای برخی از تازه‌واردها، و کاتولیک‌ها و دیگرانی که ممکن است این چیزهای عمیق و غنی از کتاب مقدس را درک نکنند، موعظه می‌کردم. من در حال موعظه درباره‌ی شفا بودم. یک دختر کوچولو که پابرنه بود... او هنوز پانزده سال سن نداشت، یک بچه‌ی کوچک داشت، و آن بچه فلج بود. گفتم: "خواهر! مشکل بچه‌ات چیست؟"

۶۷۹. گفت: "او لرزش دارد." او نمی دانست فلج را چه بگوید. او نمی دانست اسمش چی است.

۶۸۰. دخترک شاید هیچ وقت یک جفت کفش به پا نکرده بود. عزیز دلِ یک مرد، با موهای بلند که پایین افتاده بود. گفتم: "آیا ایمان داری؟"

۶۸۱. و آن چشمان کوچک، خاکستری فولادی به من نگاه کرد. گفت: "بله، آقا! حتما ایمان دارم."

۶۸۲. من آن بچه را گرفتم. و وقتی برای او دعا می کردم، دیگر لرزشی نداشت. آه... و لرزشش قطع شد و بیرون رفت، بیرون رفت.

۶۸۳. روز بعد، من درحال شکار سنجاب بودم، در کنار یک کوه. صدای مردی را شنیدم که آنجا نشسته و درحال صحبت کردن بود. اره‌ی قدیمی هم درحال زدن بود. و من به آرامی پایین رفتم. من درحال شکار سنجاب بودم. آنها درحال صحبت کردن درمورد من بودند، آنجا نشسته بودند، تنباکو می جویدند و تُف می کردند. برگ‌ها مثل باد می رقصیدند. و آنها درحال صحبت درمورد جلسه‌ی شب قبل بودند. یکی از آنها گفت: "من آن بچه را دیدم. صبح امروز به آنجا رفتم. دیگر لرزش ندارد." می بینید؟ گفت: "این واقعی است." و تُف کرد.

۶۸۴. و تفنگ‌هایشان را کنار درخت‌ها تکیه داده بودند، بنابراین فکر کردم بهتر است خودم را معرفی کنم. می دانید، در آنجا هم بینشان دعوایی بود. پس رفتم جلو. گفتم: "صبح بخیر، برادران!"

۶۸۵. آن مرد بزرگ، که به نظر می رسید حرف می زد، این شکلی مشغول جویدن تنباکو در دهانش بود، گوشه‌ی دهانش، این شکلی و گردن بزرگی داشت. و یک کلاه بزرگ قدیمی بر سر داشت، که روی صورتش کشیده بود. او به اطراف نگاه کرد و من را دید. دستش رو برد بالا و کلاه رو برداشت، و [برادر برانهام آب دهانش را قورت می دهد]. تنباکو را قورت داد و گفت: "صبح بخیر، کشیش!" می بینید؟ بله، درست است. احترام. و راستش رو بخواهید، چطور با آن وضعیت زنده ماند، من نمی دانم، اما زنده ماند.

۶۸۶. پس، شب بعد که برگشتم، مردی آنجا بود که می‌خواست با من بحث کند. او به کلیسایی می‌رفت که به شفای الهی اعتقادی نداشت. پس این یک کلیسای متدیست، در وایت هیل، کنتاکی^{۲۷} بود. او... او بیرون ایستاده بود. در دستش فانوسی داشت. و گفت: "می‌خواستم چیزی بگویم، کشیش! من نمی‌توانم این رو قبول کنم، چون نمی‌توانم آن را ببینم."

۶۸۷. گفتم: "نمی‌توانی آن رو ببینی؟"

۶۸۸. او گفت: "نه." گفت: "من خودم بیمارم. اما.." گفت: "من نمی‌توانم آن را ببینم."

گفتم: "کجا زندگی می‌کنی؟"

او گفت: "آنجا، سمت ییگ رنوکس."^{۲۸}

گفتم: "خوب، چطور می‌خواهی به خانه بروی؟"

او گفت: "خوب، می‌خواهم پیاده به خانه بروم."

گفتم: "آیا خانه‌ات را می‌بینی؟"

او گفت: "نه، آقا!"

گفتم: "امشب خیلی تاریک و ابری است."

او گفت: "بله."

گفتم: "چطور به خانه می‌روی؟"

او گفت: "با این فانوس."

گفتم: "فانوس نور را بطور کامل به خانه نمی‌تاباند." گفتم: "پس چطور می‌روی؟"

او گفت: "آه، من با فانوس راه می‌روم."

۶۸۹. گفتم: "همین است. الآن تو نور فانوس را داری، و هر بار که یک قدم برداری، نور به

جلوتر از تو تابیده خواهد شد. اگر فقط ادامه بدی، نور همیشه با تو خواهد بود."

۶۹۰. و امروز صبح همین کار را بکن، تو مسیح، کاهن اعظم بزرگ، شفیع بیماری‌های تو، یا

بیماری جانت را بخواه. شاید نتوانی آن را درک کنی. ما هم نمی‌فهمیم. اما ما فرمان داریم که "در نور سالک باشیم، چنان که او در نور است." تو در نور یک قدم برمی‌داری، و هنگامی که نور را با خود داشته باشی، نور تا روز کامل می‌تابد. مسیر جلوی تو را روشن خواهد کرد.

و ما از این بزرگراه قدیمی راه می‌رویم،
و به هر کجا که می‌رویم می‌گوییم،
من ترجیح می‌دهم یک مسیحی قدیمی باشم، خداوند!
تا هر چیزی که می‌دانم.
آیا این سرود قدیمی را شنیده‌اید؟
هیچ چیزی مثل یک مسیحی قدیمی نیست،
که محبت مسیحی را نشان دهد؛
ما در بزرگراه قدیمی راه می‌رویم،
و به هر کجا که می‌رویم می‌گوییم،
من ترجیح می‌دهم یک مسیحی قدیمی باشم، خداوند!
بیش از هر چیزی که می‌دانم.

۶۹۱. من عاشق این هستم. خوب، حالا. حالا می‌خواهیم برای بیماران دعا کنیم... ما نمی‌گوییم که می‌توانیم بیماران را شفا دهیم. اگر این‌طور می‌گفتیم، حرف اشتباهی بود. هر بیماری که اینجاست، قبلاً شفا یافته است. این چیزی است که کتاب مقدس گفته است. "از زخم‌های او ما شفا یافتیم." درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۶۹۲. هر گناهکاری که اینجا باشد، شاید یکی باشد، از زمان موت عیسی نجات یافته است. اما هرگز درحالی که اینجا فرصت شما برای ورود به حضور او در برابران قرار داده شده است تا آن را بپذیرید، نمی‌رید. این برای الآن ساخته شده است. همین الان باید آن را بپذیرید. اگر از خون عبور کنید، پس چیزی جز... شما قبلاً محکوم شده‌اید، چون شما براساس این که چطور با کفاره‌ی عیسی مسیح رفتار کردید، داوری شده‌اید. می‌بینید؟ شما، خودتان آنجا خودتان را داوری می‌کنید.

۶۹۳. "به سبب گناهان ما کوفته گردید، و از زخم‌های او ما شفا یافتیم." بنابراین، هیچ چیزی در اختیار من نیست تا شما را شفا دهم. هیچ چیزی در اختیار کلیسا نیست که شما را شفا دهد. تنها چیزی که می‌توانیم برای آن دعا کنیم، این است که ایمان شما شکست نخورد، که امروز برای قبول کردن مسیح بعنوان شفا دهنده‌تان، همان‌طور که او را بعنوان نجات‌دهنده‌تان پذیرفتید، به مذبذب بیابید. و بدون هیچ‌گونه... خدا معجزات می‌کند. نشانه‌های بزرگی را نشان می‌دهد. نابینایان، کر و لال و همه چیز در اینجا در خیمه شفا می‌یابند. اما چه این‌طور بشود یا نه، ما آن را قبول می‌کنیم. بسیاری از اوقات این مسائل از طریق رویاها به وقوع می‌پیوندند.

۶۹۴. چند نفر سه یا چهار یکشنبه پیش، وقتی که مردی وارد شد که هم نابینا بود و هم فلج، که روی صندلی نشسته بود و عصبی ناتوازن داشت در اینجا بودند؟ و قبل از اینکه از خانه خارج بشوم، او را در یک رویا دیدم. "که مردی آنجا خواهد بود، موهای تیره‌ای دارد که شروع به خاکستری شدن کرده است. همسرش زنی جذاب است، حدود شصت ساله. او خواهد آمد و گریه خواهد کرد. و از من خواهد خواست که برای شوهرش دعا کنم." او دقیقاً همان‌جا نشست.

۶۹۵. و من پایین آمدم. به بعضی از برادرانم گفتم: "این را تماشا کنید."

۶۹۶. و وقتی به مذبذب رفتیم، دیگران هم دعا کرده بودند. وقتی من شروع به دعا کردم، به سرعت از آنجا دور شدم و برگشتم اینجا. و همسرش بلند شد و دقیقاً همان‌طور که خداوند گفته بود، آمد. مردم نظاره می‌کردند تا ببینند آیا این‌طور می‌شود یا نه. هیچ‌وقت شکست نخورد. و وقتی او راه می‌رفت...

۶۹۷. بعداً فهمیدیم که مردی به نام دکتر آکرمن، از بردز آی، ایندیانا،^{۲۹} او را فرستاده بود اینجا؛ که کاتولیک است، و پسرش در صومعه سن مینراد^{۳۰} کشیش است. دکتر آکرمن شریک شکار من است، و او آن مرد را اینجا فرستاده بود. و خداوند مردی با موهای سیاه را نشان داد که او را

فرستاده است، ولی من نمی دانستم او کیست.

۶۹۸. گفتم: "آیا آن دکتر آکرمن بود؟"

۶۹۹. گفت: "بله." می بینید؟ و سپس مرد...

۷۰۰. گفتم: "خداوند چنین می گوید." و رفتم پایین. گفتم: "آقا! بایستید." او هر دو چشمش نابینا بود و نمی توانست... عصبی که باعث تعادلش بود از کار افتاده بود. او نمی توانست خودش را نگه دارد. می بینید؟ سال ها این طور بود، به بیمارستان مایو و جاهای دیگر رفته بود. فقط برای او دعا کردم و او را بلند کردم. و او شروع به راه رفتن کرد.

۷۰۱. اول گفت: "نمی توانم شما را ببینم." سپس فریاد زد: "بله. من می توانم." چشم هایش آنجا باز شد. او ارتدکس و همسرش پرزبیتی بود.

۷۰۲. بعضی از مردم فکر می کنند که "پرزبیتی ها و ارتدکس ها فریاد نمی زنند." باید می شنیدید. قطعاً. آنها فریاد می زدند و همدیگر را در آغوش می کشیدند. برگشت و صندلی چرخدارش را گرفت و بیرون رفت و از پله ها پایین رفت، درست مثل هر مرد دیگری، می توانست ببیند و صحبت کند و... و غیره.

۷۰۳. نامه ای از او داشتم، یا روز دیگر تماس گرفت. فکر می کنم برادر کاکس به دیدن او رفت. گفت: "چشم هایش احساس سوزش داشت." قطعاً. این بخاطر این است که اعصاب، اعصاب بینایی در حال رشد و برگشت به حالت طبیعی هستند، و جایگزین جایگاه خود می شوند. نفرین از روی او برداشته شد.

۷۰۴. اگر بگذارید طبیعت مسیر خود را طی کند، اگر هیچ چیزی مانع طبیعت نشود، پس طبیعت بطور کامل عمل می کند. اگر یک باند دور دست شما باشد که جریان خون را قطع کند، دست شما در نهایت خواهد مرد. حالا، به شکل طبیعی این طور است که اگر فقط آن را به حال خود بگذارید، مشکلی نخواهد بود. اما چیزی مانع طبیعت شده است. پس، اگر نتوانید آن را ببینید،

هیچ راهی برای دکتر وجود ندارد که آن را پیدا کند. تنها دو چیزی که او می‌تواند با آنها کار کند این است: آنچه که می‌بیند و آنچه که احساس می‌کند. تنها چیزی که او می‌تواند با آنها کار کند این است: آنچه که می‌بیند و آنچه که احساس می‌کند.

۷۰۵. اگر او نتواند آن را ببیند، پس باید روحانی باشد. پس، تنها یک چیز می‌تواند اتفاق بیفتد؛ ما دعا می‌کنیم، مسیح نفرین را از بین می‌برد، شیطان را کنار می‌فرستد، و این باعث می‌شود که وضعیت به حالت عادی بازگردد. خوب می‌شود، و همین است. "به نام من دیوها را اخراج می‌کنند." درست است؟ این وعده‌ای است به کلیسا. این وعده‌ای از قدرت است. چه؟ این حضور او با ماست. حالا، چیزی که ما را از کامل شدن امروز، برای انجام همان کارهایی که او انجام داد، باز می‌دارد این است که هنوز در حجاب هستیم. می‌بینید؟ اما ما احساسی داریم که به ما می‌گوید: "آه، بله." می‌بینید؟

۷۰۶. و وقتی که شفای خود را قبول می‌کنید... مهم نیست که این حجاب چه می‌گوید، مهم این است که کلام چه می‌گوید. می‌بینید؟ این همان است. کلام همیشه بر هر چیزی غالب است. کلام ابدی خدا.

۷۰۷. به سارا نگاه کنید، رحمی مرده، نود ساله، از شانزده یا هفده سالگی با شوهرش زندگی می‌کرد، بدون فرزند؛ ابراهیم، صد ساله. خداوند برگشت و بچه را به آنها داد. می‌بینید؟ چون آنها ایمان داشتند. آنها چیزهایی که نبودند را به گونه‌ای پذیرفتند که گویا هستند. این گونه وارد این صبح بشوید، دوست عزیز!

۷۰۸. و امشب، ما انتظار داریم... اگر شما بعنوان مهمان با ما هستید، خوشحالیم که اینجا هستید. و خدا با شما باشد. و اگر برای شب در شهر هستید، خوشحال خواهیم شد که شما را امشب در ادامه‌ی این خدمت، درباره ملک‌ی‌صدق، داشته باشیم. و اگر نه، اگر کلیسای خودتان را دارید، به کلیسای خودتان بروید. آنجا محل وظیفه و خدمت شماست. اگر عضو کلیسایی هستید، به آنجا بروید. اینجا فقط یک خیمه‌ی کوچک است که در آن جمع می‌شویم و با یکدیگر مشارکت داریم. حالا، خدا شما را برکت دهد.

۷۰۹. و خواهر گرتی برای ما سرود «طیب اعظم اکنون نزدیک است.» را خواهد نواخت. آیا کسی اینجا هست که نیاز به دعا داشته باشد؟ دست خود را بالا ببرید، کسانی که می‌خواهند وارد صف دعا شوند و ایمان خود را در مسیح بگذارند. خوب، لطفاً در این طرف کلیسا صف بکشید. و اگر می‌توانید، صندلی‌ها را کمی پایین بیاورید، برادر عزیز! اگر می‌توانید، تا کمی فضا آزاد شود و بتوانیم افراد را از آنجا عبور دهیم. بیایید این طرف.

۷۱۰. و اکنون همین‌طور که سرود می‌خوانیم، می‌خواهیم دعا کنیم. از مشایخ اینجا می‌خواهم، از هر فرقه یا کلیسایی هستید، مهم نیست که چه باشد، اگر به شفای الهی ایمان دارید، لطفاً بیایید اینجا با من روی این سکو بایستید تا برای بیماران دعا کنیم. خوشحال می‌شویم که شما را داشته باشیم. هر فرقه‌ای، یا غیرفرقه‌ای‌ها، هر چه که باشید، خوشحال خواهیم شد که شما را داشته باشیم. لطفاً بیایید و بایستید با من. برادر نوئل! اگر می‌توانید با روغن بیایید...

William Marrion Branham

Hebrews, Chapter Seven - 1

Jefersonvile, Indiana

57-0915E